

مَنْشُورَاتُ
مَكْتَبَةِ الْأَمَامِ مُحَمَّدٍ الرَّزَايُ الْعَلَمِ
لِلْكَاطِبِيَّةِ - الْعِرَاقِ

مِصْبَاحُ قَلْبِ الْخَوَّانِ

لِلشَّيْخِ الْإِسْهِدِ وَقَائِدِ جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ
عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَوَيْهِ الْقَهْمِيِّ

إِشْرَافُ

السَّيِّدِ عَلِيِّ الْخُرَاسَانِيِّ الْكَاطِبِيِّ

لَيْتُوغَرَفُ الْكَرْمَانِيِّ قِم: عَشَقْعَلِي ١٤٠٢ - ١٩٨٢

استعزنا نسخة الكتاب هذا ، لاعادة طبعه بلاوفست ، من مكتبة المدرسة الفيضية العامرة بقم المقدسة .
باذن من فضيلة البحاثة المتتبع ، سماحة آية الله الشيخ مجتبي العراقي دام ظله الوارف ، امين عام المكتبة ، وهي
من مؤسسات مؤسس الحوزة العلمية الاسلامية ، بقم سماحة المغفور له آية الله العظمى ، الحاج شيخ عبد الكريم
الحائري (قدس سره) ، وعليه فأننا نرفع لسماحته اسمى آيات الشكر والامتنان مشفوعة بالدعاء له بمزيد التوفيق .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على من بعث لاتمام مكارم الاخلاق محمد صلى الله عليه وآله
الغر الميامين. عزيزى القارى : . الكتاب الذى بين يديك ، حصيلة جهود أربع شخصيات علميه ، هم :
١ . فضيلة العلامة السيد محمد مشكوة ، استاذ جامعة طهران ، الذى قام بتحقيق الكتاب.
٢ . المحقق الارب الاستاذ سعيد نفيس ، كاتب ترجمة حياة مؤلف الكتاب (قدس سره).
٣ . الفاضل الاديب الاستاذ ، محمد تقى دانش پژوه ، المرتجم للكتاب إلى اللغة الفارسية.
٤ . الاستاذ الفاضل السيد محمد آغا المشكوة (نجل المحقق) مصحح الكتاب.
هذا وكان العمل باجمعه ، باشراف من السيد مشكوة ، فلله درهم وعليه اجرهم.
ولا يخفى أن المحقق قد اعتمد على اربع نسخ خطية ، في مقام تحقيق الكتاب ، اليك وصفها وطريقة
العمل في التحقيق : . أما النسخ الخطية الاربع فهى :
١ . النسخة التى يرمز إليها بحرف (أ) ، وهى اقدم النسخ الاربع ، وتعود ملكيتها

- إلى الفاضل ميرزا مجد الدين نصيري ، والظاهر أن هذه النسخة ، هي التي اعتمدها المحدث الشهير المرحوم الميرزا النوري ، ونقل عنها في كتابه المستدرك ، وذلك لقرائن أثبتها . في النص الفارسي للمقدمة . المصحح للكتاب .
- ٢ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (ب) ، وهي نسخة العلامة المتتبع الجليل جناب الميرزا فضل الله شيخ الاسلام زنجان دامت بركاته ، والتي اعارها للمحقق للمقابلة والتصحيح ، وهي نسخة حديثه الكتابة ، وفيها مع باقي النسخ فروق كثيرة ، واخطاء أكثر ، ولكن مع كل ذلك فقد ساعدة في التصحيح ، أكثر من باقي النسخ .
- ٣ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (ج) ، وهي متحدة مع النسخة (أ) ، والظاهر انها نسخت عن النسخة التي نسخت عنها (أ) ، أو عن نسخة نسخت عن (أ) ، وذلك لندرة الاختلاف بينهما .
- ٤ . النسخة التي يرمز إليها بحرف (د) ، تعود ملكيتها لسماحة آية الله الميرزا محمد الطهراني (قدس سره) ، نزيل سامراء ، وكان قد جلبها معه عند سفره إلى مدينة مشهد لزيارة الامام الرضا (ع) ، وعندما كان الكتاب تحت الطبع تمكن المحقق من الحصول عليها ، فقابل ما امكن مقابله معها . ما تقدم وصف للنسخ الرابع ، وعليه فطريقة المحقق هي :
- ١ . الاعتماد بالدرجه الأولى على النسخة (أ) ، حيث جعلها الاصل في مقام العمل ففى موارد الاختلاف بينها ، وبين باقى النسخ ، يثبت ما في (أ) ، في الاصل ، وما في باقى النسخ في الهامش ، ومع ترجيح ما في النسخ الأخرى على (أ) ، يثبت المرجح في الاصل ، ويشار إلى النسخة (أ) في الهامش .
- ٢ . ان متن الكتاب قد طبق مع النسخ المشار إليها . فإذا وجد فيها اختلاف بزيادة ، أو نقيصة بحيث يمكن درجها في المتن فانها تدرج ، وتعلم بعلامات خاصة يشار إلى تعاريفها ، والا يشار إليها في الهامش .
- ٣ . في موارد الخلاف بين النسخ ، فكل ما انفردت به نسخة (أ) ، جعل بين هلالين () ، وما انفردت به نسخة (ب) ، جعل بين معقوفتين [] ، وما كانت (ج) منفردة به ، فهو بين قوسين صغيرين «» ، وما كان منحصرا بنسخة (د) فقد جعل بين نجمتين * *

وهذا سواء كان كلمة أو جملة.

اذن ، فما كان محصورا بعلامة واحدة ، دل على انه من أي النسخ الاربع ، وما كان بين علامتين ، أو أكثر دل على انه من نسختين ، أو أكثر ، فمثلا إذا كانت العبارة محصورة هكذا «[و]» دل على ان المحصور هو من نسخة أ ، ب ، ج ، وهكذا في باقى الموارد.

ترجمها من المقدمة بتصرف

قم المقدسة

السيد على الخراساني الكاظمي

اول ربيع الاول / ١٤٠٢

بسم الله والحمد له

والصلوة على محمد وآله

این کتاب را حضرت استاد و پدر بزرگوارم آقای سید محمد مشکوة خود نویسانیده و با چهار نسخه بشرحی که خواهم گفت مقابله کرده اند و تنها منظور از این مقابله ضبط اختلاف نسخ بوده است.

مقدمهء کتاب را بر حسب تقاضای آن بزرگوار دانشمند ارجمند جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه نگاشته اند و ترجمهء آنرا فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش پژوه لیسانسیهء رشته معقول از شاگردان سابق پدر عالیقدرم تحت نظر مستقیم حضرت ایشان بپایان رسانیده سپس آن ترجمه را در محضر معظم له بر متن کتاب عرضه داشته تطبیق و اصلاح کرده اند. تصحیح مطبعی و تهیه فهرست را نیز بندهء ناچیز زیر نظر حضرت استاد و پدر بزرگوار خویش انجام دادم.

مخارج چاپ کتاب بر حسب نظر ایشان جناب آقای میرزا محمد علی خان قهرمانی از تجار نیکنام و خیر خواه از محل وجوه شرعی خویش پرداختند که در این راه خیر بمصرف رسید. از خداوند موفقیت و کامیابی آن مرد نیکوسیرت را مسئلت میکنیم ، و امیدواریم بازرگانان و ثروتمندانی که بمسائل دینی و فضائل اخلاقی علاقه دارند از ایشان پیروی کنند تا شاید بدینوسیله آثار بزرگان اسلام احیاء شده و بترویج دین هم کمک کرده باشند.

کتاب حاضر از روی چهار نسخه فراهم آمده است بدینقرار :

۱ . نسخهء الف که تا درجهء امکان متن قرار داده شده و روش کتابت آنهم پیروی شده است اختلاف نسخ دیگر با رمز نسخهء مربوط بذیل صفحات نقل شده مگر در جاهائی که نسخهء دیگر رجحان داشته است و در اینصورت عین نسخهء الف در ذیل صفحه گذارده شده است.

۲ . متن کتاب با نسخه های چهارگانه مطابق است جز موارد یکه در میان يك یا چند علامت قرار گرفته است.

۳ . آنچه از متن فقط در نسخهء «الف» بوده میان دو هلال () گذارده شده و آنچه تنها در نسخهء «ب» میان دو قلاب [] نهاده شده و آنچه مخصوص نسخهء «ج» میان گیومه «» قرار گرفته است و آنچه تنها در نسخهء «د» بوده در آغاز و انجام آن دو ستاره * * میباشد.

بنابر این معلومست جمله یا کلمه ای از متن که در دو یا سه نسخه بوده میان علامتهای آن

دو یا سه نسخه قرار گرفته است مانند هلال وقلاب [O] که حکایت میکند از اینکه این جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ب» است و هلال و گیومه «()» که حکایت میکند از اینکه جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ج» بوده است و هلالین و ستاره * () که می‌رساند اینکه این جمله در دو نسخه «آ» و «د» است و هلالین وقلاب و گیومه «[O]» که مینمایاند اینکه جمله فقط در نسخه «د» نیست و هکذا.

امتیازات نسخ : ۱. نسخه «الف» و آن کهن ترین و درست ترین نسخه است که چند سال قبل از دوست فاضل ما آقای میرزا مجدالدین نصیری خریداری شده و این نسخه همانست که محدث شهیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری هنگام تألیف کتاب مستدرک الوسائل خود در دست داشته و حتی اغلاط آن نیز در پاره ای جاها عینا بکتاب مزبور نقل شده است.

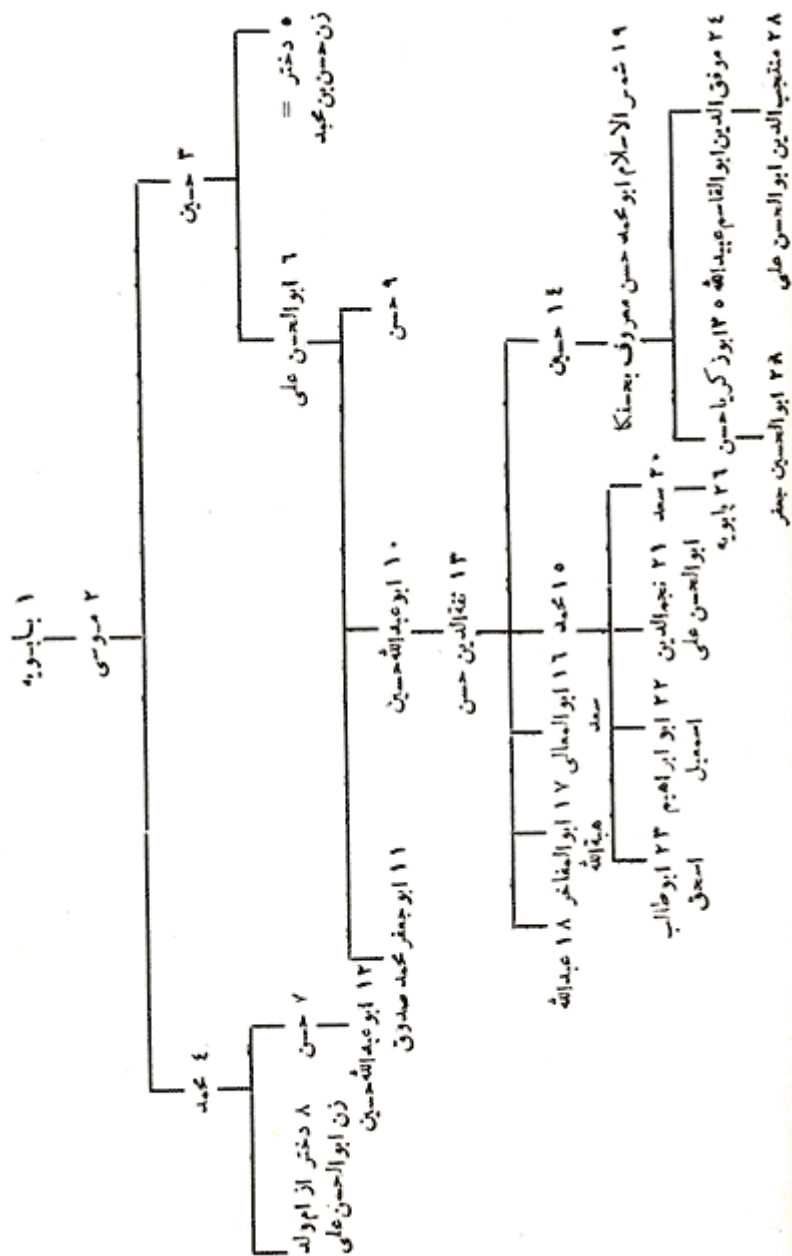
۲. نسخه «ب» و آن نسخه ایست که عالم متبع جلیل جناب آقای میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان دامت برکات وجوده با کمال سخاوت مدتها با اختیار پدر بزرگوارم گذاردند و این نسخه ای نو نویس است بقطع خشتی و کاغذ آبی و با دیگر نسخه ها اختلاف بسیار دارد. گر چه اغلاط این نسخه بسیار بوده ولی با این وصف بیش از سایر نسخه ها بتصحیح کتاب کمک کرده است.

۳. نسخه «ج» که یقینا یا از روی نسخه منقول عنه نسخه «آ» نوشته شده و یا از روی نسخه ای کتابت شده است که آن نسخه نیز از روی منقول عنه «آ» نویسانیده شده بوده است ، زیرا این نسخه با نسخه الف بندرت اختلاف دارد.

۴. نسخه «د» متعلق بآیه الله حضرت آقای میرزا محمد طهرانی ساکن سامراء که با خود در سفر خراسان همراه آورده بودند و هنگامیکه کتاب حاضر زیر چاپ بود بدست آمد و تا ممکن بود از مقابله با آن نیز استفاده شد.

تهران بیست و دوم محرم الحرام سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری مطابق بیست و ششم آذر ماه یکهزار و سیصد و بیست و پنج شمسی. سید محمد آقا. مشکوة لیسانسیه رشته منقول و دانشجوی دانشگاه تهران

نسب نامہ خاندان بابو بہ



یکی از معروف ترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان بابویه است که شیخ صدوق بزرگترین مرد این خانواده است^(۱). نخستین کس ازین خاندان که در تاریخ معروف است وظاهرا مؤسس این خانواده بوده أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف بابن بابویه است. عموما در کتابهای قدیم هنگامی که چند پشت نسب کسی را می شمر دند گاهی اهمال می کردند و نام يك یا چند تن را مینداختند مخصوصا در باره کسانی که بيك تن از اجداد دور خود معروف بوده اند چنانکه در مورد همین أبو الحسن علی که بنام جد دوم خود بابویه معروف بوده و او را «ابن بابویه» می گفته اند در برخی از کتابها دیده می شود که موسی از قلم افتاده و علی بن حسین بن بابویه ضبط کرده اند. در کتاب معروف «تنقیح المقال في احوال الرجال» تألیف مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی که قطعاً جامع ترین کتاب در رجال شیعه است در جایی که ترجمه أبو الحسن علی^(۲) ضبط شده نام و نسب او علی بن موسی بن بابویه القمی چاپ شده اما پیدا است که کاتب بجای «علی بن حسین بن موسی» بخطا «علی بن موسی» نوشته زیرا کسانی که پیش از وی و پس از وی ذکر شان آمده نیز «علی بن حسین» نام داشته اند و آشکار است که کاتب يك پشت را از قلم انداخته است.

در باره نام پدر جد علی بن حسین که همه فرزندان او بنام وی معروف شده اند چندان بحثی ضرور نیست زیرا که این نام در تسمیه مردان چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی بسیار رایج بوده است و تا جایی که من استقصا کرده ام بجز مردان این خاندان که در باره هر يك از آنها شرحی خواهد آمد در نسب چند تن دیگر از مردان تاریخی ایران باین نام بر می خوریم از آن جمله أبو الحسن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن بابویه حدیثی سمنجانی که از مردم موصل بوده و در بخارا می زیسته و در ۵۰۲ درگذشته^(۳) و ابو بکر احمد بن عیسی بن هیثم بن بابویه تمار ناقد^(۴) و ابو محمد عبد الله بن یوسف بن احمد بن بابویه یا مامویه اصفهانی ساکن نیشابور که پس از سال ۴۰۰ درگذشته است^(۵) و امام جمال الدین بابویه رافعی^(۶) و احمد بن حسن بن علی بن بابویه حنایی^(۷) و پسرش أبو العباس محمد بن احمد بن حسن بن [علی بن] بابویه حنایی^(۸)

(۱) تنقیح المقال. چاپ نجف ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲.

(۲) ج ۲ ص ۲۸۳-۲۸۴.

(۳) طبقات الشافعیه سبکی ج ۴ ص ۲۷۸-۲۷۹.

(۴) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۸۳.

(۵) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۹۸.

(۶) نزهة القلوب حمد الله مستوفی چاپ اوقاف کتب ص ۵۸.

(۷) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۹۰.

(۸) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۸.

و ابو بکر محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبد الله [بن] مرزوق علاف محزّمی متوفی در ربیع الآخر ۳۰۷^(۱) و پسر وی أبو محمد عبیدالله بن محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبد الله بن مرزوق دقاق محزّمی متوفی در ۳۷۶^(۲) و وی شهرتی داشته است که درین موضع از تاریخ بغداد «ابن جغوما» و در موضع آینده «ابن جعد ما» چاپ شده است و پس از آن پسر وی ابو بکر محمد بن عبیدالله بن محمد بن سلیمان بن بابویه [بن فهرویه] بن عبد الله بن مرزوق علاف معروف بابن جعدما^(۳) و نیز شیرزاد بن محمد بن محمد بن بابویه که از معاصرین منتجب الدین بوده است^(۴).

دیگر از رجال نامی ایران که یکی از نیاکان او بابویه نام داشته دانشمند معروف قرن ششم قطب الدین رازیست که نام و نسب او را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه رازی نوشته و در برخی موارد نسبت او را «بویه» ضبط کرده اند. چنانکه سید اعجاز حسین کنتوری نيسابوری در کشف الحجب والاستار^(۵) آورده است در نسخه اصل حواشی که بر قواعد استاد خود علامه حلی نوشته : «محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه فی خامس ذی القعدة سنة ثمان وتسعمائة» ضبط کرده است. این نکته از حیث تاریخ که این کتاب را در ۵ ذیقعدة ۹۰۸ پایان رسانده باشد خطای بسیار فاحش است زیرا که قطب الدین حتما در نیمه اول قرن هشتم می زیسته و شاگرد علامه حلی متوفی در ۷۲۶ بوده و نسخه اجازه ای که علامه در ۳ شعبان ۷۱۳ در ورامین باو داده است در دستست^(۶) و انگهی کتاب المحاکمات خود را در اواخر جمادی الاخره ۷۵۵ پایان رسانده^(۷) و دانشمند معروف محمد بن مکی عاملی شامی معروف بشهید اول که در رمضان ۷۸۶ کشته شده است از شاگردان او بوده و چنانکه در اجازه ای تصریح کرده است در سال ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت همه مصنفات وی را ازو گرفته است^(۸) و ممکن نیست در ۹۰۸ کتابی تألیف کرده باشد و در ۷۸۰ نیز بعید می نماید زیرا که لازم می آید ۵۴ سال پس از مرگ استاد خود علامه حلی زیسته باشد و این دشوارست. اینکه مؤلف کشف الحجب^(۹) رحلت او را در ۱۵ رمضان ۷۶۶ ضبط کرده نیز درست نیست زیرا که شهید اول در ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت ازو گرفته است. در هر صورت از آنچه مؤلف کشف الحجب والاستار آورده تنها چیزی که بدست می آید اینست که خود نام و نسب خویش را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه می نوشته و پدر جد وی بابویه نام داشته است و اینکه در برخی از کتابها نسبت او را «بویه» ضبط کرده اند درست نیست و می بایست «بابویه» بوده باشد و در برخی نسخها تحریفی کرده و بویه ضبط

(۱) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۰۰.

(۲) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۶۳.

(۳) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۳۴.

(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۰.

(۵) چاپ کلکته ص ۲۰۳.

(۶) بحار الانوار ج ۲۵ چاپ طهران ۱۳۱۵ ق. ص ۲۸. (۷) کشف الحجب والاستار ص ۴۹۲.

(۸) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۸. (۹) ص ۲۰۳ و ۲۴۷ و ۳۴۶ و ۴۹۲.

کرده باشند. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال که باین تناقض برخورد کرده گوید شهید نسبت او را بویه نویسته زیرا که وی از آل بویه بوده است ممکنست اینکه او را از فرزندان بابویه دانسته اند اشتباه باشد یا اینکه مراد شهید از بویه نسبت ببابویه باشد زیرا که بابویه مرکب از دو کلمهء باب و بویه است و حذف جزء اول در نسب جایز و متعارفست. این تحقیق مرحوم مامقانی شگفت می نماید و گمان ندارم هرگز «بابویه» را تخفیف داده و «بویه» گفته باشند زیرا که «بابویه» و «بویه» دو نام جداگانه است که هر دو در ایران معمول بوده و بابویه حتما از باب بمعنی پدر مشتق شده و بویه تاجایی که ما خبر داریم نامیست که تنها در میان دیلمیان رایج بوده و نیای خاندان آل بویه که مردی دیلمی بوده است این نام را داشته و در کتابهای قدیم «بوی» هم نوشته اند. چنان می نماید که درست ترین توجیه این باشد که در اصل نسخه ای که شهید ذکر مشایخ خود را کرده نسبت وی «بابویه» بوده و در کتابت و نسخه برداری تحریف کرده و «بویه» نوشته اند. در هر صورت قطب الدین رازی از بزرگان دانشمندان زمان خود بوده و چندین کتاب معتبر بسیار معروف از او مانده است از آن جمله همان حواشی بر قواعد الاحکام علامه و کتاب المحاکمات و رساله فی تحقیق الکلیات و شرح مطالع و شرح شمسیه.

بابویه در نامهای ایرانی پیش از اسلام در دورهء ساسانیان نیز معمول بوده است ^(۱) و حتی در نامهای جغرافیایی و البته بتبعیت از نامهای اشخاص بکار رفته و از آن جمله محلی بوده است در قم ^(۲) و اینک در ناحیهء جیرفت در کرمان دو روستا نزدیک یک دیگر هست که یکی را «باغ بابویه علیا» و دیگری را «باغ بابویه سفلی» گویند ^(۳).

نامها مختوم به «اویه» چه در دورهء پیش از اسلام و چه در دورههای اسلامی در تسمیهء اشخاص و اماکن بسیار معمول بوده و من مشغول تهیهء رسالهء خاصی درین زمینه هستم و در آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یا مکان را گرد آورده ام. در دورهء پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» و در دورهء اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته اند مانند حمدویه و زیدویه و فضلویه و حتی از نامهای درازتر سه یا چهار حرف را گرفته و از آن نامی بدین سیاق ساخته اند مانند حمویه از احمد و محویه از محمد و شعبویه از شعیب و حیویه از یحیی و زکرویه از زکریا و علویه از علی و حسنویه از حسن و گاهی هم کاف تصغیر فارسی را بر نام تازی افزوده و از آن ساخته اند مانند حسنکویه از حسنک و حسکویه از همان کلمه و علکویه از علیک و علی و عبدکویه از عبدک و نظایر آن.

برخی ازین نامها که تازیان بسیار بآن مأنوس شده اند مانند مسکویه و بویه و بابویه و سیبویه و نفطویه و درستویه و کاکویه و خالویه و قولویه و ماجیلویه جزء آخر آنرا که الحاقیست بفتح واو و سکون یاء و های اشباع شدهء جلی تلفظ کرده اند چنانکه اینک «ابن بابویه» را

(۱) justī _ Iranisches Na menbuch P ۵۵.

(۲) تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۴.

(۳) اسامی دهات کشور. ص ۳۸۳.

تقریباً همه کس بدین گونه بزبان می آورد. اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها وتلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع وکسر یاء وسکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد وچون در مآخذ فارسی معتبر از قدیم وجدید برخی ازین نامها ورایج ترین آنها را از قبیل «بندری» و «بوی» و «شیروی» و «برزوی» و «ماهوی» بی هاء نوشته اند پیداست که های آخر این نامها در زبان های ایرانی تلفظ نمی شده وقرائت کلمه را بیاء ختم می کرده اند واینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ می کنیم برای پیروی از همهء کلماتیست که در زبان ما بماء غیر ملفوظ خفی پایان می یابد مانند نامه وژاله وخانه ونظایر آن. عقیده من اینست که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشارهء مانوس ویا در مقام تصغیر تجیی در زبانهای فارس وکرمان بواو ختم میکنند ساخته اند چنانکه امروز در زبان فارس وکرمان «پسرو» یا «دخترو» هم در بارء پسر یا دختر معهود ومانوس وهم بمعنی پسر یا دختر خردی که نسبت بآن مهر برزند گفته میشود مانند پسرک ویا دخترک در زبان متداول در میان ما. چون در ضمن کنج کاوی در بارء ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخورده ام که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند وبیشتر روستاها وآبادیهایی که ازین گونه نامها داشته ویا دارند در نواحی که کردنشین بوده ویا هستند بکار رفته است چنان می نماید که این اشتقاق معمول زبانهای کردی بوده واز آنجا در ایران باقی مانده است.

اما خاندان صدوق وفرزندان موسی بن بابویه قمی آنچه تاکنون بر من معلوم شده است ۲۸ تن از ایشان در تاریخ معروفند واین خاندان از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن ششم در ایران نامبردار بوده اند ودر نواحی مرکزی کشور وبیشتر در قم وری می زیسته اند. پاره ای از متاخرین برخی از آخرین بازماندگان این خاندان را بسبب اینکه در نسب ایشان اشتباهاتی پیش آمده است از خانوادهء دیگر پنداشته اند اما چنانکه پس ازین ثابت خواهد شد تا منتجب الدین أبو الحسن علی که آخرین مرد معروف این خاندانست همهء کسانی که نسبشان بحسین بن موسی بن بابویه می رسیده است ازین خانواده بوده اند ودرین زمینه هیچ تردید نیست. شیخ سلیمان بحرانی دانشمند معروف رسالهء مخصوصی در تعداد اولاد بابویه^(۱) تألیف کرده است که تاکنون بدست نیآورده ام وناچار او هم می بایست پس از تحقیق بهمین نتایج رسیده باشد ونتایجی که تاکنون ازین تتبع ها بدست آمده بدین گونه است که در بارء ۱۵ تن از دانشمندان این خانواده می آورم ودر نسب نامه ای که در پایان این سخنان خواهد آمد همهء افراد این خاندان را معلوم خواهم کرد.

(۱) أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی. وی مؤسس این خاندان ونخستین مرد معروف این خانواده واولین کسیست که بنام «ابن بابویه» معروف شده است. ابن النديم در کتاب الفهرست^(۲) ذکر مختصری از او کرده و او را از فقهای شیعه وثقات ایشان شمرده وگوید

(۱) نامهء دانشوران ناصری ج ۱ ص ۴ وتنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷ وج ۳ قسمت دوم ص ۴۲.

(۲) چاپ قاهره ص ۲۷۷

بخط پسرش أبو جعفر محمد بن علی بر پشت جزئی نوشته دیده که بفلان بن فلان اجازه روایت کتابهای ابو الحسن علی بن حسین را داده بود که صد کتاب می شد و کتابهای خود را که هجده کتاب بود. ذکر وی در همه کتابهای رجال شیعه آمده است و آنچه درباره کتابها و روایات وی نوشته اند متکی بگفتار شاگردان معروفش شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و حسین بن عبیدالله از محمد بن علی بن حسین از پدرش بوده است. وی پیشوای طریقه شیعه در قم در زمان خود بوده و سفری بعراق کرده و با أبو القاسم حسین بن روح نوبختی معروف بابن روح که از ۲۶۴ تا ۳۲۴ در غایت صغری نایب سوم امام عصر بوده و در بغداد می زیسته است دیدار کرده. تقریباً در همه کتابهایی که ترجمه او را آورده اند گفته اند که پس از آن ابو الحسن علی بن حسین بتوسط علی بن جعفر بن الاسود نامه ای نزد این روح فرستاده و از وخواستار شده است که آنرا بامام عصر برساند و در آن نامه از ازامام پسر خواسته است و امام در پاسخ او نوشته است که بزودی ترا دو فرزند نرینه روزی خواهد شد و ابو جعفر و ابو عبد الله بروایتی از ام ولد و بروایت دیگر از کنیزکی دیلمی بجهان آمده اند و درین باب پس ازین بحث خواهم کرد. درهر صورت أبو عبد الله حسین بن عبد الله گفته است که من از ابو جعفر یعنی صدوق شنیدم که می گفت من بدعای امام زمان زاده شده ام و باین فخر می کرد. دیگر از مطالبی که در باره وی نوشته اند اینست که با امام أبو حمده عسکری نیز رابطه داشته و امام وصیت نامه ای خطاب بوی صادر کرده و متن و ترجمه آن در نامه دانشوران ناصری^(۱) آمده است.

دیگر از جزئیات احوال وی مناسباتیست که با أبو مغیث حسین بن منصور حلاج عارف مشهور ایرانی داشته که در ۳۰۹ در بغداد کشته شده است. در نامه دانشوران ناصری شرح این مناسبات بدینگونه آمده است: «... حسین^(۲) بن منصور معروف بحلاج که دعوی سفارت از ناحیه مقدسه می نمود و خود را در آستان خلیفه الله عجل الله فرجه باب می شمرد در آن روزگار بشهر قم درآمد، ساز سفر از خود برگرفت و در محلی اقامت گزید و چون از رنج سفر آسوده گشت از مسکن و مقام ابن بابویه جویا شده. خامه برگرفت و نامه بنوشت ایما بر آنکه: من از جانب خلیفه الله فی الارضین بشغل سفارت و نیابت سرافراز شده ام بایستی تصدیق مدعای مرا در عهده شناسند و آن نامه را مصحوب رافع نزد ابن بابویه انفاذ داشت، أبو عبد الله حسین بن علی که برادر صدوقست گوید چون رقعۀ حلاج بدست پدرم رضوان الله علیه دادند و مهر از آن برگرفت از مضمونش مطلع شد فی الفور در هم بردید، آثار خشم از جبینش ظاهر گشت و روی درهم کشید و بجانب فرستاده وی متوجه شد. طریق خشونت پیش گرفت و درشتی آغاز کرد و اصلاً جوابی ننوشت، پس پیاپی خواست^(۳) و جانب دکه که محل تجارت و کسبش بود روانه گردید و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند چون بسرای که در آنجا دکه داشت در آمد مردم شرایط تعظیم بجای آوردند و بیک بار از جای برخاستند^(۴)، جز مردی بیگانه که جانب

(۱) ج ۱ ص ۴۰۳.

(۲) دراصل: حسین ..

(۳) در اصل: خواست.

(۴) در اصل: خواستند.

ادب رعایت نکرده و از جای بنحید. چون پدرم بمکان خود قرار گرفت و برسم بازرگانان دفتر و روزنامه بیرون آورد ، نزد خویش بنهاد ، با یکی از حاضران گفت که از نام و نژاد آن مرد مرا خبر ده. آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت : من خودم حاضرم ، هر چه خواهی جویا شو. پدرم گفت : آیا ای مرد شأن خود را از آن معروف تر دانی که من از حال تو پرسش کنم؟ گفت : آری ، من آمم که نامه ام دریدی و خود در آن حال ترا می دیدم. پدرم را از استماع آن دعوی باطل حالت دگرگون شد ، قوت صبر و تحمل نماند ، چهره اش از شدت خشم افروخته گشت و رگهای گردنش درشت شد. سخنان ناملاطم بمیان آمد ، جمعی برایشان گرد آمدند و ما جری پرسیدند. پدرم شرح مکتوب برایشان بخواند. بالجمله حلاج هوای قم از سر بنهاد ، طریق مسافرت پیش گرفت».

در اینکه حسین بن منصور حلاج در آغاز کار خود را فرستاده امام غایب و وکیل و باب وی میخوانده است و در همان زمان سفری بقم کرده و همین دعوی را در برابر شیعه قم داشته است گویا تردیدی نباشد و این خبر بتواتر و در بسیاری از کتب شیعه آمده است^(۱). از این خبر معلوم میشود که أبو الحسن علی بن حسین مردی توانگر و از مالداران زمان خود بوده و در قم ببازرگانی و سوداگری می گذرانده و شاید بهمین جهة ریاست مادی و معنوی شیعه قم را داشته است.

تاریخ سفر وی را ببغداد از گفته ابو الحسن لوزانی در سال ۳۲۸ آورده اند و گفته اند در بازگشت ازین سفر آن نامه را بامام عصر نوشت و فرزندانش پس از آن بجهان آمدند. این نکته ظاهراً درست نیست زیرا که تاریخ رحلت او را بسال ۳۲۹ یعنی يك سال پس ازین سفر نوشته اند و از طرف دیگر چنانکه پس ازین خواهد آمد در همه مراجع فرزندان متعدد برای او شمرده اند در برخی دو و در برخی سه پسر نام برده اند : حسن و حسین و محمد که حتی تصریح کرده اند که از يك مادر و هر سه بدعای امام عصر بجهان آمده اند از ین قرار لا اقل میبایست سه سال پیش از مرگ خود یعنی در ۳۲۶ این سفر را کرده باشد. و آنکه معروفترین پسران او أبو جعفر محمد که همان صدوق دانشمند نامی باشد و ظاهراً سومین فرزند او بوده در ۳۸۱ در گذشته و تصریح کرده اند که در هفتاد و چند سالگی رحلت کرده است و اگر در ۷۰ سالگی در گذشته باشد در ۳۱۱ ولادت یافته و اگر پس از سفر بغداد و بدعای امام عصر بجهان آمده باشد ناچار سفر بغداد ابو الحسن می بایست دو سه سال پیش از ۳۱۱ روی داده باشد.

از سوی دیگر یکی از کسانی که از وی روایت کرده عکبری از رواة معروف شیعه است که از ۳۲۶ بیعد بدیدار وی نایل شده^(۲) و چون عکبری در بغداد می زیسته است باید سفر وی را ببغداد از ۳۲۶ بیعد دانست و این نیز با آنچه پیش ازین گذشت مغایرت دارد.

(۱) خاندان نوبختی تألیف آقای عباس اقبال . طهران ۱۳۱۱ ص ۱۱۱ . ۱۱۲ .

(۲) تلخیص المقال ج ۲ ص ۲۸۳

نکته دیگر آنکه باز اشکالی میفزاید اینست که نوشته اند ابو الحسن عباس بن عمر بن عباس ابن محمد بن عبد الملك بن مروان کلوذانی گفته است که چون علی بن حسین بن بابویه در سال ۳۲۸ بی‌غداد آمد همه کتابهایش را از اجازة روایت گرفتیم. شاید یگانه راهی که رفع این دشواریها کند اینست که بگوییم ابو الحسن علی چندین بار ولا اقل سه بار بی‌غداد رفته و بار نخست پیش از ۳۱۱ و بار دوم در ۳۲۶ و بار سوم در ۳۲۸ بوده است یا اینکه بار دوم از ۳۲۶ تا ۳۲۸ در بغداد مانده است.

در تاریخ رحلت وی خبری هست که در نامه دانشوران چنین آمده ، آورده اند که در سال سیصد و بیست و نهم هجری که سنه تناثر النجوم نامند گروهی از شیعه در مجلس [ابو الحسن] علی بن محمد سمري حاضر بودند و او خاتم سفرای اربعه حضرت خاتم الائمة عجل الله فرجه بوده است ، ناگاه علی بن محمد گفت : رحم الله علی بن حسین بن بابویه : حاضرین گفتند : او هنوز در حیات است. گفت : امروز سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تا بقا صله هفده یا هجده روز از قم خبر رسید ، معلوم شد که در همان روز و در همان ساعت از دنیا در گذشته است ، رحمة الله علیه و در آن سال بسیاری از علما وفات یافتند ، از جمله علی بن محمد سمريست که بموت او مدت غیبت صغری و سفارت اولی که هفتاد و چهار سالست بانجام رسید. برخی فوت او را در سنه قبل از وفات ابن بابویه نوشته اند و برین عقیدت طول روزگار غیبت هفتاد و سه می شود و بنابرین ابن بابویه باید از سنین غیبت کبری سال نخست را دریافته باشد و هم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ... در آن سال وفات یافته و اختلافی که در تاریخ وفات سمري ذکر شد در باب وفات وی نیز مسطورست ...».

گویا در اینکه ابن بابویه در ۳۲۹ درگذشته باشد اختلافی نباشد زیرا که در همه مآخذ این تاریخ مکرر کرده اند. معتبرترین تاریخ در رحلت سمري همان ۳۲۹ است و تاریخ رحلت کلینی را باختلاف در ۳۲۸ و ۳۲۹ ضبط کرده اند.

ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه امتیازی آشکار دارد و آن اینست که در میان طبقه نخست از پیشوایان شیعه مردی مکثار و پر تألیف بوده ، پیش ازین اشاره رفت که ابن الندیم در کتاب الفهرست از روی خط پسرش ابو جعفر صدوق نقل کرده است که وی صد تألیف داشته است. فهرست مؤلفات وی آنچه تا کنون بما رسیده است بدین گونه است :

(۱) کتاب الاخوان (۲) کتاب الامامة (۳) کتاب الاملاء (۴) کتاب التبصرة من الحيرة (۵) کتاب التسليم والتميز (۶) کتاب التفسير (۷) کتاب التوحيد (۸) کتاب الجنائز (۹) کتاب الحج که ناتمام مانده است (۱۰) رسالة إلى ابنه محمد بن علی (۱۱) کتاب الشرايع که برای پسرش فرستاده است (۱۲) کتاب الصلوة (۱۳) کتاب الطب (۱۴) کتاب قرب الاسناد (۱۵) کتاب الكبير في الرجال (۱۶) کتاب المعراج (۱۷) کتاب مناسك الحج (۱۸) کتاب المنطق (۱۹) کتاب الموارث (۲۰) کتاب النساء والولدان (۲۱) کتاب النکاح (۲۲) کتاب النوادر (۲۳) کتاب الوضوء. برخی کتاب مصادقة الاخوان را هم که پسرش ابو جعفر محمد نیز نسبت داده اند از وی دانسته اند.

در باره استادان وی نوشته اند که فقه و حدیث را از سعد بن عبد الله قمی اشعری و حسین بن محمد عطار و عبد الله بن جعفر حمیری و قاسم بن محمد نهاوندی فرا گرفته است.

مرقد أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه هنوز در قم معروفست و در میان شهر در جوار آستانه در قسمت شرقی قبرستان مزاریست که اکنون به «ابن بابویه» معروفست و صحن کوچک و گنبد شلجی شکل کاشی کاری و بقعه و ضریح چوبین دارد^(۱).

أبو الحسن علی تا جایی که بما رسیده است سه پسر داشته : حسن و ابو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد ملقب و معروف بصدوق. در هر جا که ذکری ازین سه برادر کرده اند تصریح کرده اند که حسن فقیه و دانشمند نبوده و تنها جنبه پرهیزگاری برای او قائلند. با اینکه در برخی از مآخذ تصریح کرده اند که أبو جعفر محمد نخست بجهان آمده است چون کنیه پدر أبو الحسن بوده و در آن زمانها عادت چنین جاری بوده است که پدر کنیه خود را از نام فرزند مهتر می گرفته یعنی کنیه ای اختیار میکرده و چون نخستین پسر را پیدا می کرده نام او را از همان کنیه خود میگرفته است ناچار ازین سه برادر حسن می بایست پسر مهتر باشد و چون پدر أبو الحسن علی را حسین نام بوده است و در هر خانواده نیز معمول بوده که پسر مهتر را حسن و پسر دوم را حسین نام می گذاشته اند ناچار أبو عبد الله حسین پسر دوم و ابو جعفر محمد ملقب بصدوق پسر کهنتر و برادر سوم بوده است. چنانکه پس ازین خواهد آمد أبو جعفر محمد صدوق در ری می زیسته و در همین شهر درگذشته و چون بازماندگان این خاندان که همه فرزندان أبو عبد الله حسین بوده اند تا منتجب الدین که آخرین آنهاست و در اواخر قرن ششم بوده بیشتر در قم می زیسته اند پیداست که وی ساکن قم بوده و شاید از آن شهر بیرون نرفته باشد. أبو الحسن علی نخست دختر عمش محمد بن موسی بن بابویه را بزنی گرفته و ازو فرزندی نداشته است^(۲).

چنان می نماید که این هر سه برادر از يك مادر بوده اند و پیش ازین هم اشاره رفت که بروایتی مادرشان ام ولد نام داشته و بروایتی دیگر کنیزکی دیلمی بوده است^(۳) و چون در نامه دانشوران نیز از زبان غضا پری آمده است که أبو جعفر محمد خود گفته است که بدعای امام زمان بجهان آمده و بدین فخر میکرده است و همه نوشته اند که وی پسر نداشت و از امام درخواست پسر کرد در صورتیکه کهنترین آنها باین دعا بجهان آمده باشد ناچار آن دو پسر دیگر هم در نتیجه همین دعا پدید آمده اند.

۲) حسن بن ابی الحسن علی. چنانکه اشاره رفت در مراجعی که ذکری ازو شده تصریح کرده اند که وی مشغول بزهد و عبادت بوده و با مردم آمیزش نداشته و فقیه نبوده است^(۴) و حتی تصریح کرده اند که وی برادر میانه بوده اما با دلایلی که پیش ازین آوردیم بیشتر احتمال می رود که برادر مهتر بوده باشد.

(۱) راهنمای قم. از انتشارات دفتر آستانه قم. طهران ۱۳۱۷ ش. ص ۹۶. ۹۷.

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۴.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۴.

(۴) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۳ و ۳۳۸ و ج ۳ ص ۱۵۵.

۳) **أبو عبد الله حسين بن أبي الحسن علي**. وی پس از پدرش أبو الحسن علی و برادر کهترش أبو جعفر محمد معروف ترین رجال این خانواده است و چنانکه پیش ازین اشاره رفت همهء کسانی که ازین پس در تاریخ ذکر شان مانده از اعقاب او بوده اند و چون همهء آنها در قم می زیسته اند چنان می نماید که وی نیز ساکن قم بوده و از آن شهر بیرون نرفته است و گویند وی نیز مانند برادرش أبو جعفر محمد صدوق بدعای امام عصر بجهان آمده است و حافظهء بسیار سرشاری داشته چنانکه او و برادرش صدوق را در حفظ مثل می زده اند و چون حدیث بسیار روایت کرده اند برخی از علمای شیعه در توثیق این دو برابر شك کرده اند ولی چنانکه دربارهء برادرش صدوق خواهد آمد بیشتر دانشمندان هر دو برادر را موثق می دانند و وی بیشتر از پدر و برادرش روایت کرده و با صاحب بن عباد وزیر معروف روابط داشته و کتابی برای او نوشته است ^(۱) و سید مرتضی ازو و تلعهکبری روایت کرده است. أبو عبد الله حسین بن علی را نیز کتابهایی چند بوده است از آن جمله : کتاب التوحید و نفی التشبیه ، کتاب الرد علی الواقفیه ، کتاب عمله للصاحب ابی القاسم بن عباد. وی پسری داشته است بنام ثقة الدین حسن که پنج پسر داشته و بازماندگان این خاندان همه از اعقاب او بوده اند. مؤلف تاریخ قم دوجا ^(۲) ازو روایت کرده منتهی در يك جا نام او بخطا «حسن» چاپ شده است.

۴) **أبو جعفر محمد بن أبي الحسن علي ملقب بصدوق**. وی بزرگترین و معروف ترین مرد این خاندانست و یکی از پیشوایان بزرگ شیعه بشمار میرود و از مشاهیر انشمندان زمان خود و مردی بسیار محتشم بود و نخست پیشوایی شیعهء قم را داشت و پس از آن شیعهء خراسان نیز بوی توجه داشته اند. چنانکه پیش ازین گذشت وی می بایست پیش از ۳۱۱ ولادت یافته باشد و با دو برادر دیگر خود از يك مادر بوده و گویند او هم بدعای امام زمان بجهان آمده و خود باین فخر می کرده است. وی از جوانی در فن خویش شهرت کرده چنانکه در زندگی پدرش نیز مردی بوده و پدر کتاب الشرایع خود را که تألیف کرده برای او فرستاده و رسالهء دیگری بنام او نوشته است. در جوانی چنان در کار خویش اعتبار یافته بود که مردم ازو روایت می کردند و پس از آنکه چندی در قم زیسته بخواش رکن الدولة آل بویه بری رفته و درین شهر ساکن شده و هم در آنجا درگذشته است و درین میان سفرهای چند کرده چنانکه خود آورده است ^(۳) که تا شعبان ۳۵۲ در نیشابور بوده و پس از آن از نیشابور بعراق و بغداد رفته و در ۳۵۴ در کوفه بوده و در ۳۵۵ نیز در بغداد بوده است و ازین قرار این سفر وی نزدیک سه سال کشیده و سپس سفر دیگری کرده که تا ۳۶۸ در مشهد رضا بوده است ^(۴) و در بازگشت ازین سفرها باز در ری ساکن شده است و سرانجام در همین شهر در

(۱) لسان المیزان ابن حجر چاپ حیدر آباد کن. ۱۳۳ ج ۲ ص ۳۰۶.

(۲) چاپ طهران ص ۹۱ و ۲۱۳.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۶.

(۴) امالی چاپ ۱۳۰۰ ص ۹۹.

سال ۳۸۱ در هفتاد و چند سالگی درگذشته و در ری مدفون شده و اینک قبر او در جنوب طهران درجایی که در آن زمان بیرون شهر ری بوده معروف و زیارتگاه است و به «ابن بابویه» شهرت دارد. این بقعه از زمانهای قدیم در اطراف طهران معروف بوده و چنانکه معروفست و نه تنها در کتابها باقی مانده ^(۱) بلکه پیران زمان ما نیز بسیار روایت کرده اند در زمان فتحعلی شاه در حدود ۱۲۳۸ قمری هنگامی که باران سخت باریده و آب گرد مزارش را فرا گرفته بود شکافی در آن پیدا شده و بسردابی برخورد اند که جسد او را در آنجا نهاده بودند و چون بدن سرداب رفته اند دیده اند که بدن او دست نخورده مانده است و کفن او پوسیده و در کنار جسد ریخته بود اما پیکر او چنان مانده بود که شناخته میشد و سید ابراهیم لواسانی از پیشوایان شیعه که خود درین واقعه شاهد بوده است برای مؤلف تنقیح المقال روایت کرده که حتی رنگ حنا بر روی ریش و کف پای او دیده میشده و عنکبوتی بر عورت او تار تنیده و آنرا پنهان ساخته بود. بنایی که اینک بر بقعه اوست در همان زمان ساخته شده و نوشته اند که درین واقعه جمعی کثیر از ثقات و معتبرین طهران بدانجا رفته و خود آنرا بچشم دیده و حتی فتحعلی شاه خود در میان ایشان بوده است. مؤلف تنقیح المقال در باره وی تحقیقی بدین گونه کرده است که: در ری در ۳۸۱ درگذشته و از آنچه آوردیم معلوم شد که پس از وفات عثمان عمری در آغاز دوره سفارت حسین ابن روح ولادت یافته و وفات عمری در ۳۰۵ روی داده و درین صورت وی بیش از چهل سال از طبقه هفتم و ۳۱ سال از طبقه هشتم را درک کرده و عمرش هفتاد و چند سال بوده و در زمان پدرش و شیخش أبو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در غیبت صغری بیست و چند سال زیسته زیرا که وفات آنها در ۳۲۹ روی داده و آن سال وفات أبو الحسن علی بن محمد سمری است که آخرین سفرای چهارگانه بوده است. أبو جعفر محمد صدوق نه تنها از حیث شهرت بلکه از حیث کثرت مؤلفات و اهمیت مقام و شهرت برخی از تألیفاتش یکی از مشهورترین پیشوایان شیعه بشمار میرود و نه تنها کتاب «من لا یحضره الفقیه» او از «کتب اربعه» اساس طریقه شیعه است بلکه مؤلفین اهل سنت که حتی در ضبط احوال رجال تعصب بخرج داده و دانشمندان شیعه را فروگذار کرده اند ذکر او کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ بغداد ^(۲) ترجمه مختصری از او آورده و گوید: محمد بن حسین بن بابویه أبو جعفر قمی ^(۳) بیغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت می کرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود محمد بن طلحه نعالی از محمد بن طلحه بن محمد از أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه روایت کرده است و او گفته است پدرم روایت کرد از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۵ روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات تألیف محمد باقر خوانساری چاپ طهران ۱۳۰۶ ص ۵۵۹ ..

(۲) ج ۳ ص ۸۹.

(۳) در اصل چاپی «العمی» بجای «القمی».

پدراناش وایشان از رسول خدا ... گروهی دیگر از دانشمندان معروف ازو روایت کرده اند از آن جمله تلعبیری که أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان وابو عبد الله حسین بن عبد الله غضا یری ازو روایت کرده اند ونیز أبو الحسن جعفر ابن ابی زکریا حسن بن حسکه قمی که از بازماندگان برادرش حسین بوده ومحمد بن سلیمان حمدانی وعلی بن احمد بن عباس نجاشی نیز ازو روایت کرده اند ونجاشی در ۳۸۱ برای پسرش روایت کرده است. صدوق کتابها ورسایل بسیار تألیف کرده وشماره مؤلفات او را صد ونود وجای دیگر سیصد نوشته اند وآنچه تاکنون نام آنها بما رسیده است بترتیب حروف هجا بدین گونه است : (۱) کتاب الایانه (۲) ابطال الاختیار واثبات النص (۳) ابطال الغلو والتقصیر (۴) اثبات النص علی الاشع (۵) اثبات النص علی أمير المؤمنين علی (۶) اثبات الوصیة لعلی (۷) اثبات خلافة علی (۸) احوال ابی طالب وعبد المطلب وعبد الله وآمنة بنت وهب (۹) اخبار ابی ذر وفضایله (۱۰) اخبار سلمان وزهده وفضایله (۱۱) ادعية الموقف (۱۲) کتاب الاستسقاء (۱۳) کتاب الاعتقادات (۱۴) کتاب الاعتکاف (۱۵) کتاب الاغسال (۱۶) اکمال الدین واتمام النصبة فی اثبات الغیبة وکشف الحیرة (۱۷) کتاب الامالی یسمى «المجالس» (۱۸) امتحان المجالس (۱۹) کتاب الاواخر (۲۰) کتاب الاوامر (۲۱) کتاب الاوائل (۲۲) اوصاف النبی (۲۳) کتاب التاریخ (۲۴) کتاب التجارات (۲۵) تفسیر القرآن که ناتمام مانده (۲۶) تفسیر قصیده فی اهل البيت (۲۷) کتاب التقیة حذ والنعل بالنعل (۲۸) کتاب التوحید (۲۹) کتاب التیمم (۳۰) نواب الاعمال (۳۱) جامع آداب المسافر للحج (۳۲) جامع اخبار عبد العظیم بن عبد الله الحسنى (۳۳) جامع الحج (۳۴) جامع الحجج الانبیاء (۳۵) جامع تفسیر المنزل فی الحج (۳۶) جامع حجج الائمة (۳۷) جامع زیارة الرضا (۳۸) جامع علل الحج (۳۹) جامع فرض الحج والعمرة (۴۰) جامع فضل الکعبة والحرم (۴۱) جامع فقه الحج (۴۲) جامع نوادر الحج (۴۳) کتاب الجزية (۴۴) کتاب الجمعة والجماعة (۴۵) کتاب الجمل (۴۶) جوابات مسائل الواردة علیه من واسط (۴۷) جوابات مسائل الواردة من قزوین (۴۸) جوابات مسائل وردت من البصرة (۴۹) جوابات مسائل وردت من کوفة (۵۰) جوابات مسائل وردت من مصر (۵۱) جواب مسألة نيسابور (۵۲) جواب مسألة وردت علیه من المدائن فی الطلاق (۵۳) کتاب الحدود (۵۴) کتاب الحذاء والخف (۵۵) کتاب حذو النعل بالنعل (۵۶) کتاب حق الحداد (۵۷) حقوق الاخوان (۵۸) کتاب الحيض والنفاس (۵۹) کتاب الخاتم (۶۰) کتاب الخصال (۶۱) کتاب الخطاب (۶۲) کتاب خلق الانسان (۶۳) کتاب الخمس (۶۴) کتاب الخواتيم (۶۵) دعائم الاسلام (۶۶) دلائل الائمة ومعجزاتهم (۶۷) کتاب الديات (۶۸) دین الامامية (۶۹) ذکر مجلس الذی جرى له بین یدی رکن الدولة (۷۰) ذکر مجلس اخرى (۷۱) ذکر مجلس ثالث (۷۲) ذکر مجلس رابع (۷۳) ذکر مجلس خامس (۷۴) کتاب الرجال (۷۵) کتاب الرجعة (۷۶) رسالة الاولى فی الغیبة (۷۷) رسالة الثانية فی الغیبة (۷۸) رسالة الثالثة فی الغیبة (۷۹) رسالة إلى ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان (۸۰) رسالة فی الغیبة إلى اهل الری والمقیمین بها (۸۱) رسالة فی اركان الاسلام (۸۲) رسالة فی شهر رمضان (۸۳) کتاب الروضة فی فضایل مولینا علی بن ابی طالب (۸۴) کتاب الزکوة (۸۵) کتاب الزهد (۸۶) زهد ابی ابراهیم (۸۷) زهد

أبي الحسن علي بن محمد (٨٨) زهد أبي جعفر (٨٩) زهد أبي جعفر الثاني (٩٠) زهد أبي محمد الحسن بن علي
 (٩١) زهد الحسن (٩٢) زهد الحسين (٩٣) زهد الرضا (٩٤) زهد الصادق (٩٥) زهد النبي (٩٦) زهد أمير المؤمنين
 (٩٧) زهد علي بن الحسين (٩٨) زهد فاطمة (٩٩) زيارات قبور الائمة (١٠٠) سر المكتوم إلى الوقت المعلوم
 (١٠١) كتاب السكنى والعمرى (١٠٢) كتاب السلطان (١٠٣) كتاب السنة (١٠٤) كتاب السؤال (١٠٥) كتاب
 السهو (١٠٦) كتاب الشعر (١٠٧) كتاب الشورى (١٠٨) كتاب الصدقة والنجل والهبة (١٠٩) صفات الشيعة
 (١١٠) كتاب الصلوة سوى الخمس (١١١) كتاب الصوم (١١٢) كتاب الضيافة (١١٣) كتاب الطرايف (١١٤)
 كتاب العتق والتدبير والمكاتبة (١١٥) عقاب الاعمال (١١٦) كتاب العقايد (١١٧) علامات آخر الزمان (١١٨)
 كتال العلل (١١٩) علل الحج (١٢٠) علل الشرايع والاحكام والاسباب (١٢١) علل الوضوء (١٢٢) كتاب
 العوض عن المجالس (١٢٣) عيون اخبار الرضا (١٢٤) غريب حديث النبي وأمير المؤمنين (١٢٥) كتاب الغيبة
 (١٢٦) فرائض الصلوة (١٢٧) كتاب الفرق (١٢٨) كتاب الفضائل (١٢٩) فضائل الشيعة (١٣٠) فضائل الصلوة
 (١٣١) فضائل العلوية (١٣٢) فضائل جعفر الطيار (١٣٣) فضائل رجب (١٣٤) فضائل شعبان (١٣٥) فضائل
 شهر رمضان (١٣٦) فضل الحسن والحسين (١٣٧) فضل الصدقة (١٣٨) فضل العلم (١٣٩) فضل العلوية
 (١٤٠) فضل المساجد (١٤١) فضل المعروف (١٤٢) كتاب الفطرة (١٤٣) فقه الصلوة (١٤٤) كتاب الفوائد
 (١٤٥) كتاب القران (١٤٦) كتاب القضاء والاحكام (١٤٧) كتاب في تحريم الفقاع (١٤٨) كتاب في زيارة
 موسى ومحمد (١٤٩) كتاب في زيد بن علي (١٥٠) كتاب في عبد المطلب وعبد الله وإبي طالب (١٥١) كتاب
 فيه ذكر من لقيه من اصحاب الحديث وعن كل واحد منهم حديث (١٥٢) كتاب اللباس (١٥٣) كتاب اللعان
 (١٥٤) كتاب اللقاء والسلام (١٥٥) كتاب المتعة (١٥٦) كتاب المجموع الرائق (١٥٧) كتاب المحافل (١٥٨) كتاب
 المختار بن أبي عبيدة (١٥٩) مختصر تفسير القرآن (١٦٠) مدينة العلم (١٦١) كتاب المدينة وزيارة قبر النبي
 والائمة (١٦٢) كتاب المرشد (١٦٣) كتاب المسائل (١٦٤) مسائل الحج (١٦٥) مسائل الحدود (١٦٦) مسائل
 الخمس (١٦٧) مسائل الديات (١٦٨) مسائل الرضاع (١٦٩) مسائل الزكوة (١٧٠) مسائل الصلوة (١٧١)
 مسائل الطلاق (١٧٢) مسائل العقيقة (١٧٣) مسائل الموارث (١٧٤) مسائل النكاح (١٧٥) مسائل الوصايا
 (١٧٦) مسائل الوضوء (١٧٧) مسائل الوقف (١٧٨) كتاب المصاييح (١٧٩) كتاب المصادقة (١٨٠) مصادقة
 الاخوان (١٨١) كتاب المصباح (١٨٢) مصباح المصلى (١٨٣) كتاب المصباح لكل واحد من الائمة (١٨٤)
 معاني الاخبار (١٨٥) كتاب المعاش والمكاسب (١٨٦) كتاب المعراج (١٨٧) كتاب المعرفة بالرجال البرقى (١٨٨)
 كتاب المعرفة في فضل النبي وأمير المؤمنين والحسن والحسين (١٨٩) مقتل الحسين (١٩٠) كتاب المقنع في الفقه
 (١٩١) كتاب الملاهي (١٩٢) مناظرة ركن الدولة مع محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (١٩٣) كتاب
 المناهي (١٩٤) من لا يحضره الفقيه (١٩٥) كتاب الموارث (١٩٦) كتاب المواعظ الرجال المختارين من اصحاب
 النبي (١٩٧) المواعظ الحكم (١٩٨) مواقيت الصلوة (١٩٩) مولد أمير المؤمنين (٢٠٠) مولد فاطمة

(۲۰۱) کتاب المیاه (۲۰۲) کتاب الناسخ والمنسوخ (۲۰۳) کتاب النبوة (۲۰۴) کتاب النکاح (۲۰۵) نوادر الصلوة (۲۰۶) نوادر الطب (۲۰۷) نوادر الفضایل (۲۰۸) نوادر النوادر (۲۰۹) نوادر الموضوع (۲۱۰) کتاب الوصایا (۲۱۱) کتاب الموضوع (۲۱۲) کتاب الوقف (۲۱۳) کتاب الهدایة فی الاصول والفقه (۲۱۴) هدایة الطالبین فی الاصول والفروع. ازین ۲۱۴ کتاب ورسالهء صدوق آنچه تاکنون چاپ شده بدین گونه است :

(۱) کتاب الخصال در دو مجلد اصفهان ۱۳۰۲ (۲) اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة وکشف الحیره چاپ ا. مولر E. Moller خاورشناس آلمانی هاید لبرگ ۱۹۰۱ م. وچاپ طهران ۱۳۰۱ وچاپ دیگر (۳) کتاب التوحید چاپ تبریز (۴) عیون اخبار الرضا چاپ طهران ۱۲۷۵ وچاپ دیگر (۵ ۱۳۱۸) علل الشرایع طهران ۱۲۸۹ چاپ دیگر با معانی الاخبار وکتاب الروضة فی فضایل مولینا علی بن ابی طالب چاپ طهران ۱۳۱۱ (۶) ثواب الاعمال وعقاب الاعمال تبریز ۷ (۱۳۱۴) جامع الاخبار در طهران مکرر چاپ شده (۸) من لا یحضره الفقیه چاپ لکهنو ۱۳۰۷ در دو مجلد وچاپ طهران ۹ (۱۳۲۴) مجالس معروف بامالی چاپ طهران ۱۳۰۰ وچاپ تبریز ۱۰ (۱۳۳۲) گذشته ازین کتابها دو کتاب دیگر او کتاب المقنع وکتاب الهدایة در مجموعه آی بنام «جوامع الفقهیه» با ۹ رسالهء دیگر در طهران بسال ۱۲۷۶ ق. ونیز کتاب الاعتقادات سوالات المأمون عن الرضا باء کتاب النافع یوم الحشر در طهران در ۱۳۰۰ ق. چاپ شده است.

در انتساب کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة وکشف الحیره» باو برخی شک کرده اند^(۱) ونیز جزء اول نام این کتاب را بخطا «کمال الدین» هم ضبط کرده اند اما پیداست که بقرینهء «اتمام النعمة» که جزء دوم نام کتابست بایست اکمال الدین باشد. دربارهء کتاب الروضة فی الفضایل نیز تردیدست که ازو باشد زیرا که بمؤلفات دیگر وی شبیه نیست واسانید این کتاب هم اسانید کتابهای دیگر او نیست ونیز کتاب المجموع الرائق را ازو نمی دانند بلکه عقیده دارند از سید هبة الله بن ابی محمد موسویست چنانکه مؤلف امل الآمل نیز تصریح کرده ونیز کتاب جامع الاخبار را برخی از شیخ مفید می دانند وچنانکه مجلسی گفته در آن کتاب پینج واسطه مؤلف از صدوق روایت کرده است واحتمال می رود از مؤلف کتاب مکارم الاخلاق باشد یا از علی بن سعد خیاط زیرا که منتجب الدین در فهرست کتابی بنام جامع الاخبار بنام او ضبط کرده واز برخی موارد آن کتاب برمی آید که مؤلف آن محمد بن محمد شعیری نام داشته واز برخی جاهای آن برمی آید که از شیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت کرده چنانکه مؤلف امل الآمل هم در شرح حال شمس الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری از فهرست شیخ منتجب الدین نقل کرده است که کتاب جامع الاخبار ازوست ونیز در اسناد کتاب الهدایة فی الاصول والفقه وکتاب مدینه العلوم باو شک کرده اند. در بارهء کتاب مصادقة الاخوان نیز اختلافست زیرا چنان که گذشت کتابی بنام «کتاب الاخوان» جزو مؤلفات پدرش ذکر کرده اند ودر فهرست تألیفات وی یک جا کتابی بنام

(۱) روضات الجنات ص ۵۵۸

«حقوق الاخوان» و جای دیگر کتابی بنام «کتاب المصادقة» و جای دیگر بنام «مصادقة الاخوان» ثبت شده. در اینکه بسیاری از فقهای شیعه مخصوصا در قرون اولیه کتابهایی بنام «کتاب الالباء» و «کتاب الامهات» و «کتاب الابناء» و «کتاب البنات» و «کتاب الاخوان» داشته اند تردیدی نیست و بهمین جهت ممکن بوده است که پدر و پسر هر دو درین زمینه تألیف کرده باشند. اما تا اندازه ای که آگاهان تحقیق کرده اند کتابی که اکنون بنام «مصادقة الاخوان» معروفست و معلوم نیست همان «کتاب المصادقة» و «حقوق الاخوان» است یا کتاب دیگری از سلسله روایت و اسنادی که در آن هست بزمان پدر یعنی أبو الحسن علی مربوطست و نه بزمان أبو جعفر محمد و ممکنست که این همان کتاب الاخوان تألیف پدر باشد که بخط نام آنرا مصادقة الاخوان گذاشته باشند. برخی از کتابهای معروف صدوق را بزبان فارسی هم ترجمه کرده اند از آن جمله ثواب الاعمال و کتاب التوحید و عیون اخبار الرضا که دو بار ترجمه شده است. چنانکه پیش ازین گذشت هم چنانکه در توثیق أبو عبد الله حسین برادر صدوق تردید کرده اند در توثیق وی نیز بهمان سبب یعنی بواسطه کثرت روایت او شك کرده اند اما عقیده دانشمندان معتبر طریقه شیعه بیشتر بدان می‌رود که وی حافظه عجیب داشته و بسیار کثیر الحفظ بوده و کثرت روایت و مؤلفات او چیزی از اعتبار روایتش نمی‌کاهد و بهمین جهتست که از زمانهای قدیم بزرگان شیعه او را «صدوق» لقب داده اند و این لقب در میان همه محدثین مخصوص باوست و چگونه ممکنست در توثیق چنین کسی شك کرد؟ بهترین دلیل بر اعتبار روایات او اینست که در برخی از کتابهای خود مخصوصا در امالی و در عیون اخبار الرضا نام راوی و محل روایت و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و این اندازه از دقت و اعتبار در معدودی از کتابهای معروف دیده می‌شود و بی شك مؤلفات صدوق در نخستین پایه اعتبار آنهاست.

۵) أبو عبد الله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه. وی پسرزاده عم أبو الحسن علی بن بابویه و درضمن خواهر زاده او و برادر زاده همسر وی دختر محمد بن موسی بوده است. و از فقیهان دانشمند زمان خود بشمار می‌رفته و از خال خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه و بکر بن صالح و محمد بن سنان و جعفر بن بشیر و دیگران روایت کرده و جعفر بن علی بن احمد قمی و محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی و محمد بن اسمعیل و احمد بن محمد و محمد بن علی بن محبوب ازو روایت کرده اند^(۱).

۶) ثقة الدین حسن بن ابی عبد الله حسین. ثقة الدین حسن پسر أبو عبد الله حسین سابق الذکر و نیای همه افرادیست که ازین خاندان پس ازین نامشان در تاریخ آمده است و وی تاجایی که ما میدانیم پنج پسر داشته است: حسین، محمد، أبو المعالی سعد، أبو المفاخر هبة الله، عبد الله و او هم مانند مردان دیگر خاندان خود فقیه پرهیزگاری بوده است^(۲).

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۲۵.

(۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۴ و لسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدر آباد کن ۱۳۳۰ ج ۲ ص ۲۷۹ که در آنجا نام وی بخط حسین چاپ شده است.

۷) شمس الاسلام أبو محمد حسن بن حسين. وی از مردان نامی خاندان خود واز بزرگان دانشمندان زمان بوده وپسر حسين ثقة الدين حسن سابق الذكر بوده وبلقی که ماخود از نامش بوده است شهرت داشته که باختلاف آنرا «حسکا» و «حسکه» ضبط کرده اند واحتمال می‌رود ضبط درست آن «حسنکا» باشد ووی ساکن ری بوده ومدتی در نجف زیسته است واز شاگردان معروف أبو یعلی سلار بن عبد العزيز دیلمی بوده است که در روز سه شنبه آخر رمضان ۴۶۳ در گذشته وازین قرار از رجال اواسط قرن پنجم بوده ونیزاز شاگردان ابن السراج بوده واجازه روایت همهء مؤلفات ایشان را داشته است ودر فقه کتابهای چند تصنیف کرده است از آن جمله : کتاب العبادات وکتاب الاعمال الصالحة وسیر الانبياء والائمة^(۱).

۸) عبد الله بن حسن بن حسين. وی یکی از پنج پسر ثقة الدين حسن سابق الذكر وبا شمس الاسلام سابق الذكر معاصر بوده ووی نیز از شاگردان أبو یعلی سلار بن عبد العزيز دیلمی سابق الذكر بوده است^(۲).

۹) أبو المفاخر هبة الدين بن حسن. وی نیز از پسران ثقة الدين حسن سابق الذكر بوده واز فقیهان پرهیزگار زمان خود بشمار میرفته است^(۳).

۱۰) أبو المعالی سعد بن ثقة الدين حسن. وی نیز از پسران ثقة الدين حسن سابق الذكر بوده واز فقیهان پرهیزگار وثقة زمان خود بشمار می رفته است^(۴).

۱۱) نجم الدين أبو الحسن علی بن محمد. وی پسر محمد بن ثقة الدين حسن سابق الذكر بوده ومحمد تا جایی که بما رسیده چهار پسر داشته است : سعد ، نجم الدين أبو الحسن علی ، أبو ابراهيم اسمعیل وابو طالب اسحق ودر باره این نجم الدين أبو الحسن تنها چیزی که می دانیم اینست که مردی دانشمند بوده واز مشاهیر این خاندان بشمار میرفته است^(۵).

۱۲) أبو ابراهيم اسمعیل بن علی. وی نیز پسر محمد بن ثقة الدين حسن وبرادر نجم الدين أبو الحسن سابق الذكر بوده ومانند برادرش اسحق که پس ازین ذکرش خواهد آمد از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده واجازه روایت مؤلفات وی را داشته است^(۶).

۱۳) أبو طالب اسحق بن علی. اوهم پسر دیگر محمد بن ثقة الدين حسن وبرادر نجم الدين أبو الحسن وابو ابراهيم اسمعیل بوده ومانند برادر خود اسمعیل از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده واجازه روایت مؤلفاتش را داشته است^(۷).

۱۴) بابویه بن سعد بن محمد. وی پسرزادهء محمد بن ثقة الدين حسن سابق الذكر وبرادر زادهء نجم الدين أبو الحسن علی وابو ابراهيم اسمعیل وابو طالب اسحق بوده واز فقیهان

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۳ وج ۲ ص ۴۲ وج ۳ قسمت دوم ص ۶۲ ..

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۴۲.

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۹۰.

(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۲.

(۵) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۰۳.

(۶) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۴۲.

(۷) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۲۱

پرهیزگار زمان خود بشمار می رفته واز شاگردان شمس الاسلام أبو محمد حسن سابق الذکر بوده است وکتابی نیکو در اصول وفروع بنام صراط المستقیم داشته است وشیخ منتجب الدین این کتاب را برو خوانده است ووی از پدران خود پشت پشت روایت میکرده است تا اینکه به أبو عبد الله حسین وابو جعفر محمد صدوق می رسیده است^(۱).

۱۵) منتجب الدین أبو الحسن علی. وی آخرین دانشمندی است که ازین خاندان معروفست وپسر موفق الدین أبو القاسم عبیدالله بن شمس الاسلام أبو محمد حسن بن ثقة الدین حسن بن أبو عبد الله حسین بن أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بوده است. در برخی از کتابها نام پدرش بخطا عبد الله ضبط شده^(۲) وچون در برخی از مآخذ نسب او را درست ننوشته اند بعضی از مؤلفین او را از خاندان دیگری پنداشته اند. وی یکی از مشاهیر دانشمندان شیعه در قرن ششم واز محدثین معتبر وثقة بشمار میروند واز پدران خود پشت پشت روایت میکرده تا اینکه بصدوق می رسیده و نیز از پسر عمش بابویه بن سعد سابق الذکر روایت می کرده است ومحمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی ازو روایت کرده است ووی را مؤلفات چندست از آن جمله «کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل أمير المؤمنين» ودرین کتاب چهل حدیث را از چهل شیخ روایت کرده وبهمین جهة نام آنرا الاربعین عن الاربعین گذاشته ونیز رساله ای در موسعه بنام «العصرة» پرداخته که در آن بابن ادریس اعتراض کرده است ومعروف ترین کتاب او همان کتاب رجال بنام «فهرست» است که در آن احوال علمای شیعه را که معاصر شیخ طوسی مؤلف فهرست وپس ازو بوده اند تا زمان خود ضبط کرده است ویکی از معروف ترین کتابهای رجال بشمار میروند^(۳) وعلامهء مجلسی در آغازمجلد ۲۵ بحار الانوار آنرا گنجانیده ودر آن مجلد چاپ شده است. این کتاب را منتجب الدین بنام عز الدین أبو القاسم یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نوشته که نقیب قم وری وآبه بود وچون مؤید الدین القصاب وزیر ناصر خلیفهء عباسی در ۵۹۱ بهمدان وری دست یافت وآن نواحی را گرفت وعلاء الدین تکش خوارزمشاه بدفع او آمد وابن القصاب پس از گرفتن خرقان ومزدغان وساو و آوہ بری آمد واین شهر را نهب وغارت کرد وبهمدان بازگشت وپس از سه ماه درنگ در همدان در اوایل شعبان ۵۹۲ مرد خوارزمشاه دربی او بهمدان رفت ودر نیمهء شعبان ۵۹۲ سپاه وزیر خلیفه را شکست داد وقبر ابن القصاب را شکافت وسرش را از پیکر جدا کرد وبا خود بخوارزم برد وشهرت داد که در جنگ کشته شده است وبخراسان بازگشت وچون عز الدین یحیی نقیب ری وقم وآبه با ابن القصاب همدان بود خوارزمشاه پیش از رفتن بهمدان یا در بازگشت از آن سفر در ری او را بخواری بسیار کشت وپسرش شرف الدین محمد بیگداد گریخت وبوسیله نصیر الدین ناصر بن مهدی که پیش از آن نیابت پدر را داشته است ودر همان واقعهء ری بیگداد گریخته وپس از مردن ابن القصاب

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۰ ولسان المیزان ج ۲ ص ۲.

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۵.

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷.

بوزارت ناصر رسیده بود بدربار خلیفه عباسی راه یافت و بمنصب نقیب الطالبین رسید^(۱) درین صورت شیخ منتجب الدین کتاب فهرست را پیش از ۵۹۲ که سال کشته شدن عز الدین یحیی باشد تألیف کرده است. وی از شیخ طبرسی و ابو الفتوح رازی روایت می کرده و بیش از هشتاد سال زیسته و امام رافعی شافعی دانشمند معروف قزوینی مؤلف کتاب التدوین فی تاریخ قزوین از شاگردان او بوده و در ۵۲۳ از اجازة گرفته و سپس در ۵۸۴ در ری اجازة روایت کتاب اربعین را ازو گرفته و گوید استادش منتجب الدین در ۵۰۴ ولادت یافته و بعد از ۵۸۵ درگذشته است. ظاهراً منتجب الدین تاریخ بزرگی تألیف کرده است که ناقماً مانده و در حال مسوده بوده و پاکنویس نشده و پس از مرگش از میان رفته است. مؤلف روضات الجنات گوید بیشتر قرائت او در اصفهان از بزرگان علمای آن زمان مانند محمد بن حامد بن ابی القاسم الطویل القصاب و ابو محمد عبد الله بن علی بن عبد الله مقری ظاهری و ابو سعد محمد بن هیثم بن محمد و ابو شکر محمد بن عبد الله مستوفی و ابو الفتوح مبشر بن احمد بن محمود الصحاف و ابو الحسن علی بن احمد بن محمد لبادوایی و ابو بکر محمد بن احمد بن عمر باغبان و ابو الحسین محمد بن رجاء بن ابراهیم بن عمر بن یونس اصفهانی و دیگران بوده است و از علمای شیعه کسانی که ازو روایت کرده اند سید أبو الحسین علی بن قاسم بن رضا علوی حسینی و سید مرتضی سعید شرف الدین أبو الفضل محمد بن علی بن محمد بن مطهر و سید أبو تراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی صاحب کتاب الملل والنحل (تبصرة العوام) و برادرش سید أبو حرب مجتبی بن داعی و سید أبو علی شرف بن عبد المطلب بن جعفر حسینی افسسی اصفهانی و شیخ أبو المکارم هبة الدین داود بن محمد اصفهانی بوده اند^(۲).

بدین گونه شیخ منتجب الدین از ۵۰۴ تا حدود ۵۸۵ زیسته و بیش از ۸۰ سال عمر کرده و ساکن ری بوده ولی سفرهایی هم باصفهان کرده است. کتاب دیگری که از تألیفات او میتوان سراغ کرد تاریخ ری بوده که ابن حجر عسقلانی در میزان الاعتدال و پس از آن در لسان المیزان کرارا مطالبی از آن نقل کرده و از آنجمله در لسان المیزان در ج ۵ در صحایف ۸۲ و ۱۰۳ و ۱۰۶ که ازین کتاب نقل کرده بآن اشاره کرده است منتهی در مورد اول بخطا «أبو الحسين بن بابويه في تاريخ الري» و در موضع دوم «أبو الحسن بن بابويه في تاريخ الري» و در موضع سوم «ابن بابويه في تاريخ الري» ضبط شده و پیداست مراد از أبو الحسن بن بابويه اوست و بدین گونه تاریخ ری تألیف او تا زمان ابن حجر عسقلانی در دست بوده است.

(۱) عمدة الطالب في انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد حسینی چاپ لکنهو ص ۲۴۴ و چاپ بمبئی ص ۲۲۷ و تجارب السلف تألیف هند و شاه چاپ طهران ص ۳۳۳ و کامل التواریخ ابن اثیر و قایع سال ۵۹۱.
(۲) روضات الجنات ص ۳۸۹ . ۳۹۰.

در پایان سخن لازم می آید از همت و دست گشادگی کسانی که درین تنگ بازار دانش وی خریداری مردان راه خدای درین گونه کارهای نیک در می آیند و وسیله طبع و نشر کتابهایی را که معرف خرد و دانش و حق پرستی و حق جویی نژاد ایرانی و نیاکان نامدار ماست فراهم میکنند سپاس بگزارم و از جمله همین کتابست که بدین صورت زیبا پدید آمده است و بهمین جهة فرمان دانشمند پرهیزگار حقیقت پرست حضرت آقای میرزا سید محمد مشکوة ادام الله ایام افاضاته که از دیر باز بامنش لطفی خاصست و سالها ریزه خوار سماعت دانش و فضیلت او بوده ام سبب شد که این سخنان را برین صحایف بکسانی که جویندگان این کالای شریفند عرضه دارم و از خداوند دانش و بینش خواستارم که از خزانه کرم و بخشایش خویش پاداش این رادمردان را بدهد بمنه و کرمه.

طهران تجریش ۷ تیر ماه ۱۳۲۵

سعید نفیسی

كتاب مصادقة الاخوان

للشيخ الافقه الاقدم ابى جعفر

محمد بن على بن بابويه القمى الرازي

(بعد از : ٣٠٥ . ٣٨١)

١ . باب اصناف الاخوان

١ . حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن بعض اصحابنا عن يونس بن عبد الرحمن عن ابي جعفر * «(الثاني)» * عليه السلام ، قال : قام إلى أمير المؤمنين عليه السلام رجل بالبصرة فقال : يا امير المؤمنين اخبرنا ^(١) عن الاخوان؟ ، فقال : الاخوان صنفان . اخوان الثقة ، . واخوان المكاشرة . فأما اخوان الثقة فهم كالكف والجناح . والأهل . والمال ، وإذا كنت من اخيك على ثقة . فابذل له مالك ويذك ، وصاف من صافاه . وعاد من عاداه واكتم سره واعنه واظهر منه الحسن ، واعلم ايها السائل انهم اقل من الكبريت الاحمر .
واما اخوان المكاشرة فانك تصيب منهم لذتك ^(٢) [و] لا تقطعن ذلك منهم ، ولا تطلبن ما وراء ذلك من ضميرهم ، وابذل ما ^(٣) بذلوا لك من طلاقة الوجه . وحلاوة اللسان .

ب . باب حدود الاخوة

١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، . قال : الصداقة محدودة ، فمن لم يكن فيه تلك الحدود ^(٤) . فلا تنسبه إلى كمال * «(اولها)» * : ان يكون ^(٥) سريرته . وعلايته واحدة والثانية ^(٦) ان يريك زينك زينه . وشينك شينه ^(٧) (ص ٣) * «(ولثالثه)» * : لا يغيره ^(٨) مال ولا ولد . * «(والرابعة)» * : ان لا يمسك ^(٩) شيئا (مما) تصل إليه مقدرته .

(١) اخبرني نسخه .

(٢) لديك . آ ج .

(٣) وان ب .

(٤) الوجوه . ب .

(٥) تكون . ب . د .

(٦) الثاني . د .

(٧) زينة وشينك شينة . ب .

(٨) لا يغيره . ب ، . ان لا يغيره . د .

(٩) لا يمنعك . ب . د .

بنام خداوند بخشنده مهربان

باب (۱) در اقسام برادران

۱. أبو جعفر دوم ع فرمود: مردی در بصره نزد علی ع آمد و گفت: امیر المؤمنین ما را از برادران آگهی ده؟ فرمود: برادران دو دسته اند: برادران مورد اعتماد و برادران گشاده روئی. برادران معتمد بمنزله دست و بال و خانواده و مال اند پس چون در باره برادر خود بپایه اعتماد رسیدی مال و تن خویش را در راه او نثار کن و با هر که با وی دوستی بی آلاش دارد دوست خالص باش، و با دشمنش دشمنی کن، و رازش را بپوشان، و یاریش کن، و نیکوئی او را آشکار ساز و بدان ای پرسنده که اینگونه برادران از گوگرد سرخ نایاب ترند. اما برادران گشاده روئی از آنان حظ خود را می بری پس دوستی از آنها مبر، و بیش از این از ضمیر آنان مخواه و از گشاده روئی و شیرین زبانی که با تو کردند از آنها دریغ نکن.

باب (۲) حدود برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: دوستی حدود، دارد و یکسی که دارای آن حدود نباشد دوستی کامل نسبت ندهید نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد. دوم آنکه نیکی تو را نیکی خود و بدی تو را بدی خویش انگارد. سوم اینکه مال و فرزند او را تغییر ندهد. چهارم آنکه هر چه دستش میرسد از تو باز ندارد.

ج . باب الشفقة على الاخوان

١ . قال : أبو عبد الله عليه السلام ، ان لله في خلقه نية (٢) ، واحبها إليه اصلبها ، وارقتها على اخوانه ، واصفهاها من الذنوب.

د . باب اتخاذ الاخوان

١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا يدخل الجنة رجل ليس له فرط : قيل : يا رسول الله ولكلنا فرط؟ قال : نعم ، . ان من فرط الرجل اخاه في الله.

هـ . باب اجتماع الاخوان في محادثتهم

١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : تجلسون . وتحديثون؟ قال : قلت : نعم ، جعلت فداك ، [قال] قال : تلك المجالس احبها ، . فأحيوا امرنا يا فضيل ، فرحم الله من احيا امرنا يا فضيل ، من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه . ولو كانت أكثر من زيد * «(البحر)» * .
٢ . على بن ابراهيم عن ابيه . عن الحسن * «(بن)» على بن فضال * «(عن عبد الله بن مسكان)» *
عن ميسر عن أبي جعفر «(الثاني)» عليهم السلام : قال * «(لى)» * اتخلون . وتحديثون وتقولون ما شئتم؟ فقلت أي والله لنخلوا (٣) . ونتحدث . ونقول : ما شئنا ، فقال اما والله لو ددت اني معكم في بعض تلك (ص ٤) المواطن ، اما والله اني لا حب ريحكم وارواحكم ، وانكم على دين الله ملائكته ، فاعينونا بورع . واجتهاد.

(١) لا يمسك من . ب . ، ان لا يسلمك عن . د .

(٢) آنية . د . ظ .

(٣) لنخلوا . ب . د .

پنجم آنکه در گرفتاریها تو را وانگذارد.

باب (۳). مهربانی به برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: خداوند در دلهای آفریدگان خود جایدارد و آندلی را دوست دارد که نیرومندتر باشد و با برادران مهربان تر و از گناهان پاکتر.

باب (۴). برگزیدن برادران

پیغمبر ص فرمود: مردی را که پیشروی نباشد، ببهشت نخواهد رفت، گفتند ای فرستاده خدا همه ما را پیشروانی است؟ فرمود آری پیشروان مرد برادر دینی اوست.

باب (۵) گرد آمدن و گفتگوی برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: آیا با هم می نشیند و گفتگو میدارید؟ گفتم آری فدای تو شوم من اینگونه مجالس را دوست میدارم پس ای فضیل امر ما را احیا کنید، خداوند رحمت کند کسانی که امر ما را احیا میکنند. ای فضیل کسیکه از ما یاد کند یا نزد وی از ما یاد شود و از چشمش باندازه پر مگسی اشک بیرون آید، خداوند گناهان او را اگر چه بیشتر از کف دریاها باشد میآمرزد ۲. أبو جعفر دوم ع همیسر فرمود: آیا در خلوت می نشینم و گفتگو میکنیم، و هر چه خواستیم میگوئی امام فرمود بخدا قسم دوست دارم در برخی از این انجمنها باشم بخدا قسم من نیرو و حقگذار شما را دوست میدارم، شما بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستید پس پیارسائی و کوشش ما یاری کنید.

٣ . * [و] * عن ابي جعفر الثاني عليه السلام ، قال : رحم الله عبدا احيا ذكرنا ، قلت : ما احياء ذكركم؟ قال التلاقي . والتذاكر عند اهل الثبات .

٤ . «(على بن ابراهيم)» ^(١) عن النوفلي عن السكوني عن * ابي جعفر عن آبائه ^(٢) . * عليهم السلام * ان عليا * «(عليه السلام) * كان [يقول :] * [ان] لقي الأخوان . مغنم جسيم .

٥ . عن فضيل بن يسار قال * «(قال :)» * (لى) أبو جعفر عليه السلام اتتجالسون؟ قلت : نعم ، قال وaha لتلك المجالس .

٦ . عن خيثمه ، * «(قال)» * : دخلت على ابي عبد الله عليه السلام لا ودعه ، وانا اريد الشخصوص ، فقال : ابلغ موالينا السلام ، * «(واوصهم بتقوى الله العظيم)» * ، واوصهم ان يعود غنيهم على فقيرهم ، * «(وقويهم على ضعفهم)» * وان يشهد حيهم جنازة ميتهم وان يتلاقوا في بيوتهم ، فان * «(في لقاء)» * بعضهم بعضا حيوة لأمرنا ، ثم قال : رحم الله عبدا ^(٣) احيا امرنا ، يا خيثمة ، انا * لا نغنى ^(٤) عنهم من الله شيئا الا بالعمل ، وان ولايتنا لا تدرك الا بالعمل ، * وان اشد ^(٥) الناس حسرة يوم القيمة رجل وصف عدلا ثم خالف إلى غيره .

٧ . عن السكوني عن [ابي] جعفر عن ابيه عن آبائه * «(عليهم السلام)» * عن النبي صلى الله عليه وآله ، قال (ص ٥) : ثلثة راحة المؤمن : التهجد آخر الليل ، ولقاء الاخوان ، والافطار من الصيام .

٨ . عن شعيب العرقوفى . قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام ، يقول لاصحابه . وانا حاضر : اتقوا الله . وكونوا اخوانا بررة متحابين في الله ، متواصلين . متراحين ، تزاوروا . وتلاقوا . وتذاكروا امرنا . واحيوه .

(١) على بن ابراهيم عن ابيه . د .

(٢) كذا في ب ود . . وفي : نسخه . جعفر عن ابيه . آ . ج .

(٣) امرؤ . د .

(٤) لا نغنى . ب .

(٥) فان اشقى . ب .

۳. أبو جعفر دوم فرمود : خدا ببخشد بنده را که نام ما را زنده بدارد گفتم زنده داشتن نام شما بچیست فرمود دیدار ثابت قدمان و گفتگوی با آنان.

۴. امیر المؤمنین ع فرمود : دیدار برادران اگر چه کم باشند غنیمتی است بزرگ.

۵. فضیل گفت که أبو جعفر ع بمن فرمود آیا با هم می نشینید گفتم آری فرمود افسوس از این گونه مجالس.

۶. خیمه گفت نزد ابی عبد الله ع رفتم ادر سفریکه در پیش داشتم با او وداع کنم ، فرمود از دوستان هر که را دیدی سلام برسان. و بدانها بگو که از خداوند بزرگوار بترسند ، و توانگران آنها از نیاز مندان شان و نیرومند آنها از ناتوانشان عیادت کنند و زنده آنها بر جنازه مرده شان حضور یابد و در خانه های خویش از هم دیدار کنند ، زیرا در ملاقات آنها احیاء امر ماست باز فرمود خدا ببخشد بنده ای که امر ما را زنده میدارد این خیمه بدوستان ما برسان که ما آنان را از خدای هیچ گونه بی نیاز نمی سازیم مگر آنکه کار نیک کنند و دوستی ما جز پیارسائی بدست نیاید در روز قیامت حسرتمندترین مردم کسی است که عدالت را بستاید سپس از آن روی برتابد و بجز آن بگراید.

۷. پیغمبر ص فرمود : سه چیز مؤمن را مایهء خوشی است : بیداری آخر شب ، و دیدار برادران ، و گشودن روزه.

۸. شعیب عرقوفی گوید که من حاضر بودم و ابو عبد الله ع بیاران خویش میفرمود از خدای بترسد ، و برادران نکوکار و دوستدار در راه خدا ، و دلجوی و مهربان باشید بدیدن یکدیگر بروید و همدگر را ببینید ، و امر ما را بپا دارید و احیا کنید.

و. باب مواساة الاخوان بعضهم لبعض

- ١ . عن على * بن عقبه ^(١) عن الوصافي عن ابي جعفر عليه السلام قال : . قال * «(إلى)» * يا ابا اسمعيل ، . ارايت فيما قبلكم إذا كان الرجل ليس له رداء . وعند بعض اخوانه فضل رداء يطرح عليه حتى يصيب رداء * «(قال : قلت لا ، قال فأذا كان ليس عنده ازار يوصل إليه بعض)» * اخوانه بفضل ازار ^(٢) حتى يصيب ازارا؟ قلت لا ، فضرب بيده على فخذه * «(ثم)» * قال : ما هؤلاء ^(٣) باخوة.
- ٢ . عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام اختبر شيعتنا في خصلتين ، فأن كانتا فيهم ^(٤) . . والا فاعزب . ثم اعزب ، قلت ما هما؟ قال : المحافظة على الصلوات في مواقيتهن ، والمواساة للأخوان وان كان الشيء قليلا.
- ٣ . عن اسحق بن عمار ، قال : كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكر مواساة الرجل لأخوانه (ص ٦) . وما يجب لهم عليه ^(٥) ، فدخلني من ذلك امر عظيم عرف ذلك في وجهي ، فقال : انما ذلك . إذا قام القائم ، وجب عليهم ان يجهزوا اخوانهم . وان يقو * [و] * هم
- ٤ . وعنه . عن ابيه . عن محمد بن ابي عمير . عن خلاد السندي ^(٦) * «(رفعه)» * قال : ابطأ على رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال : ما ابطأ بك؟ فقال العري يا رسول الله ، فقال : اما كان لك جار له ثوبان ، [ف] يعيرك احدهما ، فقال بلى يا رسول الله ، فقال ما هذا لك باخ.
- ٥ . وعنه عن ابيه ابراهيم عن محمد بن ابي عمير . عن الفضل ^(٧) بن يزيد ، قال . قال : أبو عبد الله عليه السلام : انظروا ما اصببت ^(٨) * «(فعد)» * به على اخوانك ، فأن الله يقول :

(١) بن ابراهيم . ب.

(٢) ازاره : . د . نسخه . . اخوانه . آ . ج .

(٣) هذه . ب .

(٤) فيكم . ب .

(٥) عليهم . آ . ج . د .

(٦) السدي . آ . ج . د .

(٧) المفضل . ب .

(٨) اجتمعت . ب ،

باب (۶) . مواسات برادران

- ۱ . وصافی گوید که أبو جعفر ع بمن فرمود : أي ابا اسمعیل آیا دیده‌ء که پیش ما اگر مرد بی ردا میبود ، بعضی از برادران ردای اضافی خویش را بدو میداد تا بی ردا نماند؟ گفتم چنین کسی ندیده ام فرمود اگر آن مرد بی ازاری میبود میشد که یکی از برادران ازار زیادی خویش را بدو دهد؟ تا ازاری بدست آرد؟ گفتم نه ، پس دست بران خویش زده فرمود اینان برادر نیستند.
- ۲ . أبو عبد الله ع بمفضل فرمود : شیعیان ما را بدو خصلت بیازمای وهر که آندو را دارا باشد با وی آمیزش کن و اگر نه از وی بپرهیز ، سپس برسندند آندو خصلت چیستند؟ فرمود نماز بوقت گذاردن و مواسات با برادران اگر چه با چیز کمی باشد.
- ۳ . راوی گفت نزد ابی عبد الله ع بودم از مواسات مرد با برادران خویش و آنچه که باید در بارهء همدیگر بکنند یاد فرمود از این سخن باندازهء متأثر شدم که از قیافه من دریافت ، پس فرمود این روش در زمانی خواهد بود که قائم قیام کند آنگاه بر آنان واجب است که همدیگر را ساز و برگ دهند و نیرومند سازند.
- ۴ . راوی گوید مردی دیر نزد رسول خدا رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده ای؟ گفت ای رسول خدا برهنگی مرا باز داشت ، فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را بتو عاریت دهد؟ گفت آری رسول خدا ، فرمود پس او ترا برادر نیست.
- ۵ . أبو عبد الله (ع) فرمود : بین چه بدست آورده ای پس آنرا ببرادران خویش ده ، خداوند فرمود

قال أبو عبد الله * عليه السلام * : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ثلثه لا تطيقها هذه الامة : .
المواساة للآخر في ماله . وانصاف الناس من نفسه . وذكر الله [تعالى] على كل حال ، . وليس هو سبحانه الله
والحمد لله . ولا اله الا الله . والله اكبر ، . فقط ، ولكن إذا ورد * «(على)» * ما يحرم خاف الله .
٦ . عنه . عن ابي عبد الله عليه السلام : قال : درهم اعطيه اخي المسلم * «(احب إلى من ان اتصدق
بمائه ، . واكله ياكلها اخي المسلم)» * احب إلى من عتق رقبة .
٧ . عن ابي جعفر (ص ٧) محمد بن علي عليه السلام : قال : اجتمعوا . وتذاكروا ، تحف بكم الملائكة
، رحم الله من احيا ^(١) امرنا .

ز . باب حقوق الاخوان بعضهم على بعض

١ . سعد بن عبد الله . عن محمد بن عيسى . عن عبيد بن زكريا المؤمن . عن داود بن حفص ، قال : كنا
عند ابي عبد الله عليه السلام إذ «(١)» عي س فهبنا ^(٢) ان نشمته ^(٣) . فقال : الاشمتم ^{(٤)؟} ! ان من حق المؤمن
على اخيه اربع خصال : إذا عطس ان يشمته ^(٥) ، وإذا دعا ان يجيبه ^(٦) ، وإذا مرض ان يعود ، . وإذا ^(٧) توفي
* [ان يـ] * شيع جنازته .
٢ . عن ابان بن تغلب بن تغلب ، قال ٦ كنت اطوف مع ابي عبد الله عليه السلام فعرض لي رجل من
اصحابنا . قد سألتني الذهاب معه في حاجة ، فأشار إلى ان ادع ^(٨) ابا عبد الله [ع] واذهب إليه ، فبينما ^(٩) انا
اطوف إذا اشار إلى ايضا ، فرآه أبو عبد الله

(١) احيى . آ . ج .

(٢) فهمنا . آ . ج ٧ فهمنا . د .

(٣) نسخته . ب . امر رسول الله بتشमित العاطس بالستين المعجمة أو السين المهملة وهو الدعاء له بالخير والبركة ، قيل والمعجمة اعلاهما
واشتقاقه من الشوامت وهي القوائم كانه دعاء للعاطس بالثبات على طاعة الله ، وقيل معناه ابعده الله عن الشماتة وجنبك ما يتشمته به
عليك . مجمع البحرين .

(٤) ستمتم . ب .

(٥) يسمته . ب .

(٦) يجبه . ب .

(٧) فإذا . آ . ج .

(٨) ان اعوا . ب .

(٩) فبيننا . ب .

نکوئی بدیها را می برد.

رسول خدا فرمود ، سه چیز است که این امت نتوانند آورد : ۱ . مواسات با برادر در مال خویش . ۲ . با مردم از جانب خود انصاف دادن ۳ . یاد کردن خدا در هر حال ، و این یادآوری خدا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله اکبر نیست بلکه اگر بچیزی برسند که حرام شده از خدا بترسند و از آن درگذرند . ۶ .
أبو عبد الله (ع) فرمود : یکدرهم برادر مسلمان خود ببخشم بهتر میدانم که صد درهم صدقه دهم و يك لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر میدانم که صد درهم صدقه دهم و يك لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر میدانم تا برده را آزاد کنم . ۷ . أبو جعفر (ع) فرمود : گرد هم آئید و از یکدیگر یاد کنید . تا فرشتگان پیرامون شما را فراگیرند خدا ببخشد کسی را که امر ما را احیا کند.

باب (۷) حقوق برادران در باره همدیگر

۱ . داود بن حفص گوید : نزد امام جعفر صادق (ع) بودیم و او عطسه کرد حواشیم باو دعای رحمت بگوئیم پس فرمود چرا دعا نکردید از جمله حقوق مؤمن بر برادرش چهار خصلت است که هر گاه عطسه کند بدو دعای رحمت گوید ، و اگر ویرا بخواند بپذیرند و هر گاه بیمار گردد از وی دیدار کند و اگر بمیرد جنازه او را مشایعت نماید.

۲ . ابان بن تغلب گفت با ابی عبد الله (ع) طواف میکردم مردی از یاران مادر رسید که از من خواسته بود با وی پی کاری رویم و بمن اشاره کرد که أبو عبد الله را بگذارم و با او بروم هنگامیکه بطواف میپرداختم باز هم اشارتی بمن کرد و ابو عبد الله او را دید.

عليه السلام ، فقال ابان اياك يريد هذا؟ قلت : نعم ، قال : ومن هو؟ قلت رجل من اصحابنا ، قال : هو مثل ما انت عليه؟ قلت نعم ، قال : فاذهب إليه . فاقطع الطواف ، قلت وان كان طواف الفريضة؟ قال : نعم * «(قال)» * فذهبت معه ، ثم دخلت عليه بعد ، فسألته قلت * [ف] * أخبرني عن ^(١) حق المؤمن ، على المؤمن قال : يا ابان دعه لا ^(٢) تريده ، قلت جعلت فداك فلم ازل ارد عليه قال * [يا] * (ص ٨) * [ابان] * تقاسمه شطر مالك ، ثم نظر فرأى ما دخلني ، قال يا ابان اما تعلم ان الله قد ذكر المؤثرين على انفسهم ، قلت ^(٣) بلى ، [جعلت فداك] قال إذا * «(انت)» * قاسمته فلم [تأثره بعد] تأثره إذا انت اعطيته من النصف الآخر.

٣ . [عن] ابن اعين ، قال : كتب * [بعض] * اصحابنا يسألون ابا عبد الله عليه السلام عن اشياء . وامرني ان أسال «(هـ)» عن حق المسلم على اخيه ، فسألته . فلم يجبني ، فلما جئت لأودعه . قلت سألتكم فلم تجبني ^(٤) ، قال : اني اخاف ان تكفرو * (١) * ان من اشد ما افترض * [الله] * على خلقه ثلث * [خصال] * انصاف المؤمن من نفسه حتى لا يرضى لاخيه من نفسه الا ما يرضى لنفسه . ومواساة الاخ في المال . وذكر الله على كل حال ليس سبحانه الله . والحمد لله «ولا اله الا الله» ولكن عند ما حرم الله عليه فيدعه ^(٥) . ٤ . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قلت «(له)» ما حق المسلم على ^(٦) المسلم؟ قال : له سبع حقوق واجبات ما منها حق الاهو ^(٧) واجب عليه حقا ، ان ضيع منها ^(٨) شيئا خرج من ولاء ^(٩) الله . وطاعته . ولم يكن لله فيه نصيب ، قلت له جعلت فداك وما هي؟ قال : يا معلى : اني عليك شقيق اخاف ان تضيع ولا تحفظ * . (هـ) * وتعلم ولا تعمل ، قلت * «(له)» * : لا قوة الا بالله . قال : ايسر * حق * منها * (ان) * تحب له ما تحب لنفسك ، وتكره * (له) * ما تكره

(١) من . ب .

(٢) ما . ب .

(٣) قال . ب .

(٤) يجبني . آ . ج .

(٥) ويدعه . ب .

(٦) على على . ب .

(٧) هو حق . ب .

(٨) صنع بها . ب .

(٩) من آلائه . آ . ج . من ولاية . د .

و فرمود ای ابان اینمرد تو را میخواهد؟ گفتم آری فرمود کیست گفتم مردیست از یاران ما ، فرمود ایا او بر همان دینی استکه تو داری گفتم آری فرمود طواف را قطع وبا وی برو گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمود آری ابان گفت با آنمرد رفتم ودوباره نزد امام آمدم وازوی پرسیدم وگفتم از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد مرا آگاه کن فرمود ای ابان از این در گذر ونخواه وبرزبان میاور گفتم فدایت شوم ومکرر پرسیدم فرمود ای ابان باید نیمی از دارائی خویش را بدو دهی آنگاه امام حالی که مرا دست داد دریافت وفرمود مگر نمیدانی که خداوند از خود گذشتگان رایاد کرد گفتم آری فرمود تو اگر مال خویشتن با او قسمت کنی تازه از خود نگذشتی واو را بر خود ترجیح ننهادی ، گاهی او را بر خود برتری میدهی واز خود میگذری که از نیمهء دیگر هم بوی بخشی.

۳ . ابن اعین گفت که برخی از یاران ما نامهء نوشتند واز ابی عبد الله (ع) چیزهائی پرسیدند وبمن دستور دادند که از وی در باره حقی که مسلمان بر برادر دارد بپرسم ، من از او پرسیدم پاسخی نداد . چون آمدم که ویرا وداع کنم گفتم از شما پرسش کردم وپاسخی نشنیدم فرمود می ترسم کافر شوید همانا سخت ترین چیزیکه خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده سه خصلت است : نخست اینکه از خود در باره دیگران انصاف دهد بحدیکه در حق برادر خود چیزرا نپسندد مگر آنچه برای خود می پسندد دیگر آنکه با برادر در مال برابری کند. سوم آنکه در هر حال خدا را بیاد آرد واین بگفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله نیست بلکه یاد خدا او را از ارتکاب حرام باز دارد.

۴ . از ابی عبد الله پرسیدند حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود هفت حق است که همه بر وی واجب و اگر چیزی از آنها را ضایع سازد از دوستی وطاعت خداوند بیرون رفته وحق خدا را نگذاشته باشد. بامام گفتم فدایت کردم آنها چیستند فرمود ای معلی من با تو مهربانم می ترسم آنها را ضایع کنی ونگاه نداری وبدانی وبکار نبندی بدو گفتم توانائی جز بخدا نیست فرمود وآنچه را که برای خود نمی پسندی بر او هم نپسندی.

لنفسك. والحق الثاني : تحتب سخطه ^(١). وتتبع رضاه (ص ٩) وتطيع امره. والحق الثالث : ان تعينه بنفسك . ومالك ولسانك . ويدك . ورجلك. والحق الرابع [ان] تكون عينه ودليله . ومرآته . وميصه. والحق الخامس : لا تشبع . ويجوع ، ولا تروى . ويظماً . ولا تلبس . ويعرى ^(٢) والحق السادس : ان [لا] تكون لك امرأة . وليس لاختك امرأة ، ويكون لك خادم . وليس لاختك خادم ، [و] ان تبعث خادماً * «(ف)» * يغسل ثيابه . ويصنع طعامه . ويمهد فراشه. والحق السابع : ان تبر قسمه . وتحيب دعوته ، . وتعود مريضه وتشهد جنازته * [و] * إذا علمت ان له حاجة . فبادره إلى قضائها لا تلجئه * [إلى] * ان يسألها ، ولكن بادرة . مبادرة فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته . * «(وولايته بولايتك)» * .

٥ . ابن ابي عمير . عن مرزم . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ما اقبل بالرجل ان يعرف اخوه حقه ولا يعرف حق اخيه.

ح . باب الا * «(خ)» * مرآة اخيه

١ . «(عن)» حفص بن غياث النخعي . يرفعه إلى النبي صلى الله عليه . وآله ، قال : المؤمن مرآة اخيه . يميظ ^(٣) عنه الاذى.

ط . باب اطعام الاخوان

١ . عن جعفر بن محمد . عن ابيه . عن آبائه . عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه . وآله : من اطعم مؤمناً من جوع ^(٤) ، اطعمه الله من ثمار الجنة (ص ١٠) ومن سقاه من ظمأ سقاه الله . من الرقيق المختوم . ومن كساه ثوباً لم يزل في ضمان الله مادام على ذلك المؤمن من ^(٥) ذلك الثوب * (هدية أو) * سلك ، والله لقضاء ^(٦) حاجة .

(١) بسخطه . آ . ج .

(٢) وهو عار . ب .

(٣) أي يبعد الاذى ويزيله ويذهب . وينحيه عنه .

(٤) من جوعه . ب .

(٥) المؤمن . د .

(٦) بقضاء . آ .

حق دوم اینکه از خشم وی پرهیزی و خوشنودی او را بخواهی و از وی فرمانبری. حق سوم اینکه با جان و مال و زبان و دست و پای خود بوی یاری کنی. حق چهارم اینکه دیده بان و راهنما و آئینه و جامه او باشی. حق پنجم اینکه با گرسنه بودن او سیر نشوی و با تشنگی او سیراب نگردی و با برهنه بودن او لباس نپوشی. حق ششم اینکه تا اوزن نگیرد تو زن نگیری. و اگر او را نوکری نباشد تو نوکری اختیار نکنی. باید نوکر خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوردنی او را بپزد و جامه او را بگسترد. حق هفتم اینکه بسوگند او وفا کنی و در خواست او را بپذیری بیمار او را دیدار کنی و در جنازه او حضور یابی ، و اگر بدانی که او را نیازی هست برای انجام آن بشتابی و او را ناگزیر نسازی که آنرا از تو بخواهد . بلکه تو او را پیشی گیری هرگاه این را بکارستی دوستی خود را بدوستی او و بدوستی او را بدوستی خود پیوند داده ای.

۵ . أبو عبد الله فرمود : برای مرد بسی زشت است که برادر او حق وی را بشناسد ولی او حق برادری را نشناسد.

باب (۸) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است

۱ . پیغمبر فرمود : مؤمن آئینه برادر خود بوده آزار از او دور می سازد.

باب (۹) اطعام برادران

۱ . پیغمبر خدا فرمود : هر که مؤمن گرسنه را سیر کند خداوند وی را از میوه های بهشت میخورداند ، و هر که او را از تشنگی سیر آب کند خداوند ویرا از می مشکبو بنوشاند و هر که او را جامه بپوشاند . تا ریشه ونخی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمان خدا خواهد بود ، بخدا سوگند همانا برآوردن حاجت.

* [أ] * مؤمن افضل من صيام شهر . واعتكافه .

٢ . عن هشام بن الحكم . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال «(ان)» من احب الاعمال إلى الله عز وجل ^(١) . ادخال السرور على المؤمن * و * «(اشباع)» * جوعته وتنفيس كربته * «(أ)» * وقضاء دينه .
٣ . عن ابي جعفر * عليه السلام * (قال) * لاكلة اطعمها اخالي في الله * [عزوجل] * احب إلى من ان اشبع ^(٢) عشرة مساكين ، ولان اعطى اخالي في الله عزوجل عشرة دراهم احب إلى من * «(ان)» * اعطى مائة درهم للمساكين ^(٣) .

٤ . [و] عن ابي حمزة . قال : قال أبو جعفر عليه السلام ثلثة من افضل الأعمال : شبعة جوعة المسلم ، وتنفيس كربته ، وتكسو عورته .

٥ . وعن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله * صلى الله عليه وآله * من اطعم ثلثة ^(٤) . نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلث جنان ^(٥) * [في] * ملكوت السماء [و] الفردوس ^(٦) وجنة عدن غرسها ربنا بيده .

٦ . عن ابي بصير قال ، وقال أبو عبد الله * عليه السلام * لان اطعم رجلا ^(٧) . من المسلمين احب إلى * (من) * ان اطعم افقا ^(٨) من الناس ، فقلت * «(و)» * ما الافق؟ قال مائة الف أو يزيدون .

٧ . (ص ١١) وعنه . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ذكر اصحابنا [الاخوان] فقلت : ما اتغدى ^(٩) . ولا اتعشى ^(١٠) الا ومعني ^(١١) اثنان أو ثلثة . أو اقل . أو اكثر ، فقال : أبو عبد الله عليه السلام فضلهم عليك اعظم ^(١٢) * [(من فضلك)] * عليهم ، فقلت جعلت فداك ، كيف * و ^(١٣) انا اطعمهم طعامي . وانفق عليهم ^(١٤) مالى ، ويخدمهم خدمني واهلى؟

(١) عزوجل . آ . ج . د .

(٢) اطعم . د .

(٣) في المساكين . آ . ج . د .

(٤) ثلث . ب .

(٥) ثلاثة جنان . ب . ثلثة جنات . د .

(٦) الفردوس الاعلى . د .

(٧) رجل . ب .

(٨) افاق . ب .

(٩) اتعدى . ب . د .

(١٠) اتعشى . آ .

(١١) معي منهم . د .

(١٢) افضل . ج .

(١٣) د . : .

(١٤) فيهم . ب .

مؤمن از یکماه روزه واعتکاف برتر است.

۲. أبو عبد الله (ع) فرمود همانا شاد نمودن مؤمن وسیر کردن وی واندوه از وی بردن وادای دین او از محبوبترین کارها نزد خداوند بزرگ است ..

۳. أبو جعفر ع فرمود : لقمه را به برادر دینی خود بخورام بیشتر دوست میدارم تا ده گدا را سیر کنم ،
وده درهم برادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم بگدایان ببخشم.

۴. نیز فرمود : سه چیز از بهترین کارهاست مسلمان گرسنه را سیر نمودن وغم از وی زدودن و او را از برهنگی پوشاندن.

۵. پیغمبر فرمود : هر که سه تن از مسلمانان را بخوراند خداوند از طعام سه بهشت بدو خوراند :
ملکوت آسمان : و فردوس ، و باغ عدن که خداوند آنها بدست قدرت خود کاشت ..

۶. أبو عبد الله ع فرمود : یکن مسلمانرا اطعام کنم بهتر میدانم که گروهی از مردم را بخورام. گفتم گروه
چیست؟ فرمود : صد هزار یا بیشتر.

۷. راوی گفت : نزد ابی عبد الله ع یادی از یاران ما شد ، من گفتم ناهار نمی شکم وشام نمی خورم
مگر اینکه دو یاسه تن یا کمتر یا بیشتر از آنان با من باشند پس فرمود : برتری آنان بر تو بیشتر است از
برتری تو بر آنها ، گفتم فدای تو شوم چرا! با اینکه من از خوردنی خود بآنها میخورام واز مال خود بآنها می
بخشم وعیال خویش را بخدمت آنها می گمارم ، فرمود آنان هنگامی که بر تو وارد شدند روزی فراوانی برای تو
آوردند وپیرون که رفتند با آمرزش تو رفتند.

قال : انهم إذا دخلو عليك * (دخلوا عليك) * برزق كثير ، وإذا خرجو اخرجوا * [ب] * المغفرة لك.

ى . باب تلقيم الاخوان

١ . عن داود الرقى عن رباب ^(١) امراته ، * (قال) «ت» * اتخذت خبيصا . فأدخلته على ابي عبد الله عليه السلام وهو يأكل ، فوضعت الخبيص بين يديه وكان ^(٢) . يلقم اصحابه * «(فسمعتة يقول)» * من لقم * مومنا ^(٣) لقمة * «(حلاوة)» * صرف ^(٤) الله «[عنه ^(٥)]» مرارة يوم القيامة.

يا . باب منفعة الاخوان

١ . عن عبد الله بن ابراهيم الغفاري ^(٦) . عن جعفر بن ابراهيم . عن جعفر بن محمد عليه السلام ، قال : سمعته يقول : اكثروا من الاصدقاء في الدنيا ، * «(فانهم)» * ينفعون في الدنيا . والآخرة ، اما الدنيا فحوائج يقومون بها ، واما الآخرة فأن اهل جهنم قالوا فما ^(٨) لنا من شافعين ، ولا صديق حميم.

يب . باب استفادة الاخوان

١ . [عن] احمد بن ادريس . عن احمد بن محمد عن بعض (ص ١٢) اصحابنا ^(٩) ، قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام استكثروا من الاخوان . فان لكل مؤمن دعوة مستجابة وقال)» * استكثروا من الأخوان فان لكل مؤمن شفاعة ، وقال اكثروا من مواخاة المؤمنين فأن لهم ^(١٠) عند الله يدا يكافئهم بها يوم القيمة .
٢ . محمد بن يزيد قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : من استفاد اخا في الله فقد استفاد بيتا في الجنة.

(١) رباب . ظ . رباب . ب . عن رباب عن . د .

(٢) فكان . آ . ج .

(٣) لقمة . ب .

(٤) صرفه . ج .

(٥) بها د .

(٦) الغفاري . ب .

(٧) من . آ . ج . د .

(٨) ما . ب .

(٩) اصحابه . آ . ج .

(١٠) له . ب .

باب (۱۰) خوراندن برادران

راوي گفت حلوائی از خرما و روغن با خود گرفتم و نزد ابی عبد الله ع بردم و او غذا میخورد آنرا در جلو وی گذاردم بیاران خویش میخورانید و شنیدم که میگفت هر که لقمه شیرینی بمؤمنی بخوراند خداوند تلخی روز قیامت را از وی دور سازد.

باب (۱۱) سودمندی برادران

۱. جعفر بن محمد ع فرمود: در دنیا دوست بسیار گیرید چه آنها در دنیا و آخرت سودمندند: در دنیا بکارها میروند و در آخرت دوزخیان میگویند ما را شفاعت کنندگان و دوست صمیمی نیست.

باب (۱۲) انتفاع برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: برادر فراوان گیرید زیرا هر مؤمنی را دعائی است مستجاب، و «: برادر بسیار گیرید زیرا هر مؤمن را شفاعتی است» «: بسیار با مؤمنان پیمان برادری بندید زیرا آنان در پیش خدا حقی دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند. ۲. امام رضا ع فرمود: هر که برادری دینی بدست آورد خانه ای در بهشت بچنگ آورده باشد.

يج . باب المؤمن اخوا ^(١) المؤمن

- ١ . عن فضيل بن يسار * «قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : المسلم لا يظلمه ولا يخذله .
- ٢ . وعنه . عن ابي بصير» * قال : سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئا ^(٢) منه . وجد الم ذلك في سائر جسده وارواحهما من * روح واحدة ^(٣) ، وان روح المؤمن لاشد اتصالا * «(بروح الله)» * من اتصال شعاع الشمس بها ، ودليله ، لا ^(٤) يحزنه . ولا يظلمه . ولا يغتابه ^(٥) ولا يعده عدة فيخلفه .

يد . باب افادة الاخوان بعضهم بعضا

- ١ . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : المؤمنون ^(٦) خدم . بعضهم لبعض ، قلت : وكيف يكون خدما ^(٧) بعضهم لبعض ، قال يفيد بعضهم بعضا . * «(الحديث)» *

يه . باب هجر الاخوان

- ١ . عن داود بن كثير ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : (ص ١٣) قال ابي قال : رسول الله صلى الله عليه وآله ايما مسلمين ^(٨) تهاجر افمكثا ثلثا لا يصطلحان ^(٩) الا كانا خارجين من الاسلام ، ولم يكن بينهما ولاية فايهما سبق ^(١٠) إلى كلام اخيه كان السابق إلى الجنة يوم الحساب .

يو . باب استيحاش الاخوان بعضهم من بعض ^(١١)

- ١ . عن يونس بن عبد الرحمن . عن كليب بن معويه ، قال : سمعته يقول : ما ينبغي للمؤمن ان يستوحش إلى اخيه فمن دونه ، المؤمن عزيز في دينه .

(١) اخ . ب . د .

(٢) اشتلى شئى . ب .

(٣) نور واحد . ب . د .

(٤) لم . ب .

(٥) لا يغتبه . آ . ج .

(٦) المؤمن . ب .

(٧) خدم . آ . ج . د .

(٨) مسلم . ب .

(٩) لا يصلحين . ب .

(١٠) اسبق . آ . ج . د .

(١١) لبعض . آ . ج . د .

باب (۱۳) مؤمن برادر مؤمن است

۱. أبو عبد الله ع فرمود: مسلمان مسلمانا برادر است وستم بر وی نمیکند واز وی فروگذار نکند.
۲. نیز فرمود مؤمن برادر مؤمن است چون يك تن که اگر یکی از اندام آن بدرد آید دیگر اعضا نیز رنج می بینند جاهای مؤمنان از يك روح است و جان مؤمن با روح خدا پیوسته تر است از شعاع آفتاب با خود آن. مؤمن راهنمای مؤمن است و با او خیانت نمیکند وستم بر او روا نمیدارد از وی غیبت نمیکند و با وی خلاف وعده نمیکند.

باب (۱۴) سود رساندن برادران یکدیگر

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند گفتم چگونه یکدیگر را خدمت میکنند فرمود یکدیگر را سود می‌رسانند.

باب (۱۵) دوری کردن برادران از یکدیگر

۱. پیغمبر خدا فرمود: دو تن مسلمانیکه از یکدیگر دوری گزینند و سه روز بگذرد، آشتی نکنند مگر آنکه از مسلمانی بیرون رفته باشد و میان آنها دوستی نباشد، پس هر يك که در سخن گفتن با برادر خویش پیشی گیرد در روز شمار هم پیشتر بیهشت خواهد رفت.

باب (۱۶) هراس برادران از یکدیگر

۱. معصوم فرمود: سزاوار نیست که مؤمن از برادر خویش بهراسد (؟) مؤمن در دین خود عزیز است

يز * باب محبة الاخوان (١)

- ١ . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قد يكون حب في الله ورسوله ، وحب * [في] * الدنيا ، فما كان في الله . ورسوله فتوابه على الله وما (٢) * «(كان)» * في الدنيا فليس بشيء .
- ٢ . وقال أبو جعفر عليه السلام : لو ان رجلا احب رجلا في الله لاثابه الله على حبه ، وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ، ولو ان (٣) رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله على بغضه اياه . وان كان المبغض (٤) في علم الله من اهل الجنة .
- ٣ . [و] عن ابي جعفر عليه السلام ، قال : إذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر إلى قلبك ، فأن كان يحب اهل طاعة الله . ويبغض اهل معصيته . ففيك خير ، والله يحبك ، وان كان يبغض اهل طاعة الله (٥) ويجب اهل معصيته فليس فيك خير (٦) والله يبغضك ، والمرء مع من احب .
- ٤ . عن عبد الله (ص ١٤) * [بن] «(ال)» * قسم الجعفري قال : سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : حب الابرار للابرار ثواب للابرار «(وحب الابرار (٧) للابرار فضيلة للابرار)» وحب الفجار للابرار زين (٨) للابرار ، وبغض الابرار للفجار (٩) * «(خزي للفجار)» * .
- ٥ . عن حمran بن اعين . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : له : يا حمran * ان الله (١٠) عمودا من زبر جدا علاوه معقود بالعرش . واسفله في تخوم الارضين السابعة ، عليه سبعون الف قصر على كل قصر * «(سبعون)» * الف مقصورة * «(في (١١) كل مقصورة)» * سبعون الف حورا * «[ء]» * قد اعد الله * «[ذلك]» * للمتحابين في الله والمبغضين في الله .

(١) تحبه الاخوان . ب .

(٢) فما . ب .

(٣) كان . ب . د .

(٤) البغض . آ . ج .

(٥) طاعته . ب .

(٦) خيرا . آ . ج .

(٧) كذا ولعل الصواب : بغض الفجار ، كما في . بعض المراجع .

(٨) فضيلة . د .

(٩) الفجار . آ .

(١٠) الله خلق . ب .

(١١) على . د .

باب (۱۷) دوستی برادران

۱. أبو عبد الله فرمود: گاهی دوستی برای خدا و پیغمبر است و گاهی برای دنیا دوستی که در راه خدا و پیغمبر باشد پاداش آن با خداست و اگر برای دنیا باشد چیزی نیست.
۲. أبو جعفر فرمود: هرگاه مرد برای خدا کسی را دوست بدارد خداوند باین دوستی او پاداش میدهد اگرچه آن دوست در علم خدا از دوزخیان باشد و هرگاه برای خدا او را دشمن بدارد خداوند بهمین دشمنی او پاداش میدهد اگر چه آن دشمن پیش خدا از بهشتیان باشد.
۳. نیز فرمود: هرگاه میخواهی بدانی که در تو خیری هست بدل خویش بنگر اگر فرمانبران خدا را دوست و نافرمانان خدا را دشمن می دارد پس در تو خیری هست و خدا هم تو را دوست میدارد و اگر پیروان خدا را دشمن است و نافرمانان را دوست پس در تو خیری نیست و خدا با تو دشمن است و مرد با آنکسی است که دوست میدارد.
۴. أبو عبد الله (ع) فرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای نیکان ثواب است و دشمن داشتن بدان نیکان را فضیلت نیکان است دوست داشتن بدان نیکانرا زینت نیکان است و دشمن داشتن نیکان بدانرا خواری بدانست.
۵. أبو عبد الله بحمران فرمود: ای حمران: خدایرا ستونی است از زیرجد که بالای آن بعرش بسته پائین آن در زیر زمین های هفتگانه می باشد و بر آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه قرار دارد و در هر خانه هفتاد هزار حوری می باشد که آنها را خداوند برای کسانی که دوستی و دشمنی آنها در راه او است آماده ساخته است.

يح . باب ثواب التبسم في وجوه الاخوان

- ١ . * «(قال)» * قال أبو الحسن الرضا عليه السلام : من خرج في حاجة . ومسح وجهه بماء الورد لم يرهق وجهه قطر . ولا ذلة . ومن شرب من سؤر اخيه المؤمن يريد بذلك التواضع ادخله الله الجنة البتة ، ومن تبسم في وجه اخيه المؤمن كتب الله له حسنة ، ومن كتب الله له حسنة لم يعذبه .
- ٢ . عن جابر بن يزيد . عن ابي جعفر عليه السلام ، قال : تبسم * «(ال)» * رجل في وجه اخيه حسنة ، وصرفه ^(١) القذا ^(٢) عنه حسنة ، وما عبد الله بشئ احب إليه من ادخال السرور على المؤمن .
- ٣ . عن ابي عبد الله عليه السلام * قال * . من اخذ عن ^(٣) وجه اخيه (ص ١٥) المؤمن قذاة كتب * الله ^(٤) له عشر حسنات ، ومن تبسم في وجه اخيه كانت له حسنة .

يط . باب «(ثواب)» قضا حوائج الاخوان

- ١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من ذهب مع اخيه في حاجة قضاها اولم يقضها ، كان كمن عبد الله .
- ٢ . عن المفضل . عن ابي عبد الله عليه السلام : قال قال لى يا مفضل : اسمع ما اقول لك ، واعلم انه الحق واتبعه ^(٥) . واخبر به عليه اخوانك ، قلت : وما عليه اخواني؟ قال : الراغبون في قضاء حوائج اخوانهم ، * قال ٤ : «(ثم قال)» ومن قضى لـ اخيه المؤمن حاجة ، قضى الله له يوم القيمة مائة الف حاجة ، من ذلك اوله الجنة له ^(٦) ، ومن ذلك ان يدخل له قرابته . ومعرفته . واخوانه الجنة . بعد ان لا يكونوا ناصبا ^(٧) ، فكان مفضل إذا سأل ^(٨) . الحاجة اخا من اخوانه ، فقال ^(٩) له اما تشتهى ان تكون من علية الاخوان .

(١) صرفة . آ . ج .

(٢) الغذاء . ج .

(٣) احد في . آ . ج . اخذ في . د .

(٤) د : ..

(٥) تبغيه . آ . ج . تنعيه . د .

(٦) من اول ذلك الجنة . ب .

(٧) لا يكون ناصبا . آ . ج . د .

(٨) سئل . ب . د .

(٩) قال . د .

باب (۱۸) ثواب خوشروئی با برادران

۱. امام رضا (ع) فرمود: هر کس پی کاری برود و روی خویش را گلاب زند غبار خواری بر چهره وی ننشیند، و هر که از نیمخوردن برادر مؤمن بخورد و از آن فروتنی خواهد خداوند ویرا ببهشت خواهد برد، و هر که بروی برادر مؤمن خویش لب خند زند خداوند برای وی پاداشی بنویسد و هر که خداوند برایش حسنه نوشت عذابش نخواهد کرد.

۲. أبو جعفر ع فرمود: تبسم بر روی مؤمن نیکی است، و گرد از وی دور ساختن خوبی است و هیچ عبادتی از دلخوش کردن مؤمن نزد خدا بهتر نیست.

۳. أبو عبد الله ع فرمود: هر که از چهره برادر مؤمن گردی گیرد خداوند بزرگوار برای وی ده پاداش بنویسد و هر که بروی مؤمن لب خند زند مزدی خواهد داشت.

باب (۱۹) ثواب رسیدگی بکارهای برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: هر که با برادر خویش پی کاری رود خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنانستکه خدایا پرستیده باشد.

۲. أبو عبد الله ع فرمود: أي مفضل، آنچه گویم بشنو و بدان که راست است و آنرا بکارند و برادران ارجمندت بگو، گفتم برادران ارجمند کیانند؟ فرمود: آنانکه رسیدگی بکارهای برادران را خواهانند. سپس فرمود: هر کس يك حاجت برادر مؤمن خویش را برآورد خداوند در روز قیامت صد حاجت از وی برآورده ساز که نخستین آنها بهشت است، دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را ببهشت ببرد ولی باین شرط که ناصبی نباشد. از آن پس مفضل از هر برادری از برادران خویش که کاری میخواست بدو میگفت مگر نمی خواهی از برادران ارجمند بشمار آیی؟

٣ . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان (١) الف فرس في سبيل الله.

٤ . عن ابي حمزة الثمالي . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من قضى لمسلم حاجة كتب * «(الله)» * له عشر حسنات . ومحى عنه عشر سيئات ، ورفع له عشر درجات (ص ١٦) واطله الله في ظل * «(يوم)» * لا ظل الا ظله.

٥ . عن جعفر بن محمد * عليه السلام (٢) . عن ابيه عليهم السلام ، قال : قال : رسول الله صلى الله عليه وآله [قال الله تعالى] : المؤمنون اخوة ، يقضى بعضهم حوائج بعض ، [و] اقضي (٣) حوائجهم يوم القيمة .
٦ . عن ابي عبد الله عليه السلام . قال : يؤتى بعبد يوم القيمة ليست له حسنة ، فيقال له : اذكر تذكر هل لك من حسنة؟ قال : فيذكر فيقول يا رب مالى من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مرى فطلب ماء يتوضأ (٤) . به ليصلى فاعطيته (٥) ، قال فيدعى بذلك العبد المؤمن فيذكر ذلك فيقول : نعم يا رب مررت به فطلبت منه (٦) فاعطاني . فتوضأت (٧) . فصليت لك فيقول الرب تبارك . وتعالى : قد غفرت لك ، ادخلوا عبد * «(ي)» * الجنة.

٧ . عن ابي جعفر عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله * «عليه وآله» * ان لله عباد * [١] * يحكمهم في جنته قيل يا رسول الله ومن هؤلاء الذين يحكمهم الله في جنته (٨)؟ قال : من قضى لمؤمن حاجة بينه [وبينه] .

ك . باب النهي عن سؤال الاخوان الحوائج

١ . عن يونس رفعه ، قال ، قال : أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * لا تسألوا اخوانكم الحوائج فيمنعوكم فتغضبون . وتكفرون.

(١) حملان : المتاع واسباب السفر

(مجمع البحرين).

(٢) د : ..

(٣) اقض . ب.

(٤) يتوضى . آ . ج . د.

(٥) آ . ج بعلاوه : قال فاعطيته.

(٦) منه ماء . ظ . حاشية : آ . ج.

(٧) توضيت . ب.

(٨) الجنة . ب . د.

۳. أبو عبد الله ع فرمود : انجام کار مؤمن از آزاد کردن هزار برده و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا بهتر است.

۴. نیز فرمود : هر کس حاجت مسلمان بر آورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه ویرا بلند کند و در روزی که سایه جز سایه خداوند نیست ویرا در زیر سایه خود پناه دهد.

۵. پیغمبر خدا فرمود : که خداوند گفته مؤمنان برادر یکدیگرند و بکار همدیگر میرسند و روز قیامت من نیازمندی آنان را برآورده خواهم ساخت.

۶. أبو عبد الله ع فرمود : روز قیامت بنده ای را که هیچ نیکی نکرده میآورند و بدو میگویند بیندیش شاید مگر نیکی کرده باشی بیاد میآورد و میگوید پروردگارا کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بندهء مؤمن تو مرا دید و آبی از من خواست تا وضو سازد و نماز گذارد و من آب باو دادم آنگاه همان بنده مؤمن را میآورند و می پرسند او هم بیاد میآورد و میگوید آری پروردگارا او را دیدم و آب خواستم و من داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گذاردم خداوند بزرگوار میفرماید تو را آمرزیدم بندهء مرا ببهشت برید.

۷. پیغمبر ص فرمود : خداوند بندگانی دارد در بهشت که ایشانرا حکم قرار میدهد ، پرسیدند آنها کیانند؟ فرمود : کسیکه حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد.

باب (۲۰) . نهی درخواست کاری از برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود : از برادران خویش حاجت نخواهید که مبدا نپذیرند و شما خشم گیرید و کافر شوید.

كا . باب زيارة الاخوان

- ١ . عن بكرين محمد الازدي (ص ١٧) قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ما زار مسلم ^(١) اخاه في الله عزوجل الا ناداه * «(الله)» * عزوجل : ايها الزائر طبت ، وطابت لك الجنة.
- ٢ . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : ثلاثة من خالصة الله عزوجل يوم القيمة رجل زار اخاه في الله عزوجل فهو وار الله ^(٢) * «(عزوجل)» * على الله ان يكرم زواره ^(٣) ، ويعطيه ما سأل ، ورجل دخل المسجد فصلى ثم عقب فيه انتظارا ^(٤) للصلوة الاخرى فهو ضيف الله عزوجل . وحق على الله ان يكرم ضيفه ، والحاج والمعتمر . فهما وفد الله عزوجل . وحق على الله * «(جل ذكره)» * ان يكرم وفده.
- ٣ . عن ابي عبد الله عليه السلام قا * «(ل)» * التواصل بين الاخوان * [في الحضر] * التزاور ، والتواصل بينهم في السفر التكاتب.
- ٤ . «(عن ابي حمزة الثمالي عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه لله لاغير التماس موعد الله . وتنجز ما عند الله وكل الله به سبعين الف ملك ينادونه ألا طبت وطاب لك الجنة)» * .
- ٥ . عن ابي حمزة الثمالي . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه بظهر ^(٥) المصر نادى مناد ^(٦) من السماء الا ان فلان ^(٧) بن فلان من زوار الله . قال سمعت ابا عبد الله * «(عليه السلام)» * يقول : ما زار المسلم اخاه المسلم في الله الا ناداه الله عزوجل ايها (ص ١٨) الزائر طبت وطابت لك الجنة.
- ٦ . عن معاوية بن ^(٨) عمار ، قال ، أبو ^(٩) عبد الله عليه السلام زراخاك في الله ، فانما منزلة ^(١٠) اخيك منزلة يديك تدور هذه عن ^(١١) هذه * «(وهذه عن هذه)» * .

(١) منكم . ب .

(٢) كذا في الاصل زور الله . حاشية . آ . ج .

(٣) زوره . آ . ج .

(٤) فعقب فيه انتصار الله . ب .

(٥) بظهر ب .

(٦) منادا . ب .

(٧) فلانا . ب .

(٨) بن ابي . ب .

(٩) ابا . ب .

(١٠) بمنزلة . آ . ج .

(١١) من ب .

باب (۲۱) دیدار برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود : هیچ مسلمانی بدیدار برادر خویش نمی‌رود مگر اینکه خداوند او را بخواند که اُی دیدار کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.
۲. أبو عبد الله ع فرمود : سه کس در روز قیامت از خاصان خدا بشمار آیند : مردیکه برادر دینی خویش را دیدار کند که از زیارت کنندگان خدا است و اکرام آنان بر او واجب می‌باشد و هر چه بخواهد خداوند می‌دهد و مردیکه بمسجد در آید و در آن نماز کند و بانتظار نماز دیگر تعقیب بخواند که او میهمان خدا است و خدا را سزد که میهمان خویش را گرمی بدارد و کسانیکه حج یا عمره گذارند چه آنان وارد بر خدا یندو شایسته است که خداوند ایشان را اکرام نماید.
۳. أبو عبد الله ع فرمود : ارتباط برادران با همدیگر در حضر بدیدار است و در سفر به نامه نگاری
۴. أبو عبد الله ع فرمود : هر که تنها برای خدا و بامید وعده و بانتظار رسیدن بنعمتهای او برادر دینی خویش را دیدار کند خداوند هفتاد هزار فرشته بر او می‌گمارد که ویرا بخوانند خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.
۵. أبو عبد الله ع فرمود : هر کس بیرون شهر برود تا برادر خویش را ببیند منادی از آسمان ندا می‌دهد فلان پسر فلان از زیارت کنندگان خدا است. أبو عبد الله ع فرمود : هیچ مسلمانی بدیدار برادر دینی خود در راه خدا نمی‌رود مگر آنکه خداوند بدو می‌گوید اُی زیارت کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد
۶. أبو عبد الله ع فرمود : برادر دینی خود را دیدار کن زیرا وی چون دست تو است و دستها هر يك نگهدار دیگری می باشند.

٧. عن ابي عبد الله عليه السلام ، * قال * من زار اخاه في الله جاء يوم القيمة يحضر بين قباطي من نور لا يمر بشئ الا اضاء له حتى يقف بين يدي الله [تع] فيقول له * «(عزوجل)» * مرحبا ، فأذا قال له اجزل له (١) العطية.

٨. عن ابي جعفر . عن ابيه عليهما السلام ، قال قال : رسول الله صلى الله عليه وآله سرسنين (٢) بر والديك ، سر سنة صل رحمك ، سر ميلا عد (٣) مريضا سر ميلين شيع جنازة سر ثلاثة (٤) اميال اجب دعوة سراربعة اميال زر اخافى الله ، سر خمسة اميال انصر (٥) مظلوما ، سر ستة اميال اغث ملهوفاً ، وعليك بالاستغفار.

ك ب باب العناية بالاخوان

١. عن ابي عمران الحلبي قال : قال : أبو عبد الله عليه السلام ، احق من ذكر * [ت] * من اخوانك من لا ينساك ، واحق من عنيت به . من نفعه لك وضرره (٦) على عدوك ، واحق من صبرت (٧) عليه . من لا بد لك منه.

ك ج . باب مصافحة الاخوان

١. عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : [الله عزوجل لا يقدر احدا (٨) قدره . وكذلك لا يقدر قدر نبيه ، وكذلك لا يقدر قدر المؤمن [انه] ليلقى اخاه فيصافحه (٩) (ص ١٩) فينظر الله * «(عزوجل)» * اليهما والذنوب تحاط (١٠) عن وجوههما حتى يفترقا كما تحط (١٠) الريح الشديدة (١١) الورق عن الشجر. (١٢)

٢. عن جابر قال ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذلقى (١٣) احداكم اخاه فليصافحه و * «(ل)» * يسلم عليه ، فإن (١٤) الله اكرم بذلك الملائكة فاصنعوا بصنع الملائكة.

(١) اجزك الله . آ . ج . اجزل الله . د .

(٢) سنينا . آ . ج .

(٣) اعد . آ . ج . د .

(٤) ثلاث . ب .

(٥) انصره . آ . ج .

(٦) ضرره . ب .

(٧) صبرت . ب .

(٨) كذا والظ : احد .

(٩) في صاحفه ب .

(١٠) تحت . ب .

(١١) السيدة . ب .

(١٢) من . د .

(١٣) لقا . ب .

(١٤) وان . ب . د .

أبو عبد الله ع فرمود : کسیکه در راه خدا بیدار برادر دینی خویش برود روز قیامت شادمان و اعجاب زده و لباسی از نور مانند پوشاك كتاني مصری در بر کرده میآید ، و بھر جائیکه بگذرد تابشی پیرامون او را روشن می سازد تا اینکه در پیشگاه خداوند می ایستد و خداوند بدو میگوید زه زه و در این هنگام عطایای فراوانی از طرف خدا بدو میرسد.

۸ . پیغمبر فرمود : سالها راه را پیما و پیدر و مادر نکوئی کن و راه یکسال را برو و خویشاوندان رادل بدست آر و برای عیادت بیمار اگر يك ميل راه هم بود برو و دو ميل راه را بسپر و از تشییع جنازه بازمان و برای اجابت دعوت از پیمودن سه ميل مسافت دریغ مکن و در دیدار برادر دینی چهار ميل راه را مانع مدان. برای دادرسی ستمدیدگان پنج ميل هم شد پیما و شش ميل راه برو و غمدید را یاری کن و تو را باید که آمرزش بخواهی.

باب (۲۲) توجه برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : برادریکه تورا از یاد نمیرد بیشتر میسزد که ازوی یاد آری ، و آنکه تو را سودمند است و بدشمنت زیان بخش شایسته تر است که بدو توجه کنی و آنکه از وی ناگزیری سزاوارتر است که در برابرش شکبیا باشی.

باب (۲۳) دست دادن با برادران

۱ . أبو عبد الله ع فرمود : همانا کسی قدر خدا و پیغمبر را نمی داند و قدر مؤمن را هم نخواهد دانست زیرا مؤمن برادرش را می بیند و باوی دست میدهد و خداوند بدانها مینگرد و تا از هم جدا نشوند گناهان آنها میریزد چون برگهاییکه در اثر تند باد از درخت میریزد.

۲ پیغمبر فرمود : اگر کسی از شما برادر خویش را ببیند دست دهد و سلام گوید چه خداوند فرشتگان را باین خصلت امتیاز داد پس عمل آنانرا بکار بندید.

كد . باب ادخال السرور على المؤمن

- ١ . عن خلف بن حماد يرفع الحديث إلى أحدهما عليه السلام ، قال لا يرى أحدكم إذا * «(١)» * ادخل السرور على أخيه أنه ادخله عليه فقط ، بل والله علينا ، بل والله على رسول الله صلى الله عليه وآله .
- ٢ . عن عبد الله بن الوليد الوصافي ^(١) ، قال : سمعت أبا جعفر * [عليه السلام] * يقول فيما ناجاه الله به عبده موسى قال : ان لي عبادة أبيعهم جنتي ، وأحكمهم فيها ، قال : يا رب ومن [هم] هؤلاء ، الذين تبيعهم جنتك ، وتحكمهم * «(فيها)» * ؟ قال : من ادخل على مؤمن سرورا .
- ٣ . عن جعفر بن محمد [ع] عن علي بن ^(٢) الحسين * عليهما السلام * ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان أحب الأعمال إلى الله تعالى ^(٣) ادخال السرور على المؤمن .
- ٤ . عن جميل . وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال سمعناه يقول : ان من أحب الأعمال إلى الله تعالى ادخال السرور على المؤمن .
- ٥ . * «(لوط (ص ٢٠) بن اسحق)» * [عن أبي عبد الله ع] عن أبيه . عن جده ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله «(عليه وآله)» ، ما من عبد يدخل على أهل بيت سرور * «(١)» * إلا خلق الله من ذلك السرور خلقا يجيئه يوم القيامة كلما مرت شديدة يقول يا ولي الله لا تخف ، فيقول : من أنت فلو ان الدنيا كانت لي ما رايتها لك شيئا؟! فيقول : انا السرور الذي ادخلته على آل فلان .
- ٦ . عن صفوان بن مهران الجمال ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : * ان مما ^(٤) يحب الله من الأعمال ادخال السرور على المؤمن .

(١) الرضا في . ب .

(٢) ابن . ب .

(٣) به . ب .

(٤) انما . ب .

باب (۲۴) شاد کردن مؤمن

۱. معصوم فرمود : کسیکه مؤمنی را شاد ساخت گمان نبرد که تنها او را مسرور کرد بلکه بخدا سوگند ما را و بلکه رسول خدا را هم خورسند نمود.
۲. أبو جعفر (ع) فرمود : خداوند متعال بایندهء خویش موسی مناجات کرد و از جمله بدو فرمود : مرابند گانیستکه بهشت را بر آنها رواداشتم و آنانرا در بهشت حکم قرار خواهم داد موسی پرسید کیانند؟ فرمود : آنانکه مؤمنی را شاد سازند.
۳. پیغمبر فرمود : بهترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنان است.
۴. أبو عبد الله فرمود : یکی از محبوبترین کارها نزد خدا مسرور ساختن مؤمن است.
۵. پیغمبر فرمود : بنده ای نیستکه خاندان مؤمنی را شاد کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوق میآفریند که نزدش میآید و هر گاه سختی بیند بدو میگوید ای دوست خدا مترس ، از وی میپرسد کیستی اگر دنیا از آن من بود آنرا سزاوارتو نمیدانستم پاسخ میدهد من همان شادی هستم که در دل فلان داخل کردی.
۶. أبو عبد الله فرمود : یکی از چیر هائیکه خداوند دوست میدارد شاد کردن مؤمن است.

- ٧ . عن الربيع بن صبيح رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه وآله : من لقي اخاه بما يسره ليسره سره الله يوم يلقاه ، ومن لقي اخاه بما يسوؤه ليسوؤه اساءه الله . وبعده يوم القيمة .
- ٨ . عن ابي عبد الله * عليه السلام * قال : من ادخل على اخيه سرور «(١)» اوصل ذلك والله إلى رسول الله * صلى الله عليه وآله * ، ومن اوصل سرورا إلى رسول الله * صلى الله عليه وآله * اوصله ^(١) إلى الله ، ومن اوصل «(والله)» إلى الله حكمه الله والله يوم القيمة في الجنة .
- ٩ . عن ابي حمزة الثمالي قال : سمعت ابا جعفر * [ع] * يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، من سر مؤمنا فقد سرنى ومن ^(٢) سرنى فقد سر الله .

كه . باب البخل على الاخوان

- (ص ٢١) ١ . عن الرضا عليه السلام انه قال : قال ^(٣) علي بن الحسين «(عليهما السلام)» انى لاستحي ^(٤) من ربي ان ارى الاخ من اخواني فأسأل الله له الجنة . وبخل عليه بالدينار ^(٥) . والدرهم ، فإذا كان يوم القيمة قيل : لى لو كانت الجنة [لك] لكنت بها ابخل وابخل .

كو . باب الشكوى ^(٦) إلى الاخوان

- ١ . عن الحسن بن راشد ، قال : قال * «(لى)» * أبو عبد الله عليه السلام : يا حسن إذا نزلت بك نازلة فلا تشكها إلى احد من اهل الخلاف ، فانك ان ^(٧) فعلت ذلك شكوت ربك ، ولكن اذكرها لبعض اخوانك ، فانك لن ^(٨) تعدم خصلة من اربع : اما تقويه ^(٩) بمال واما معونة بجاه ، واما مشورة برأى ، واما دعوة مستجابة ، يا حسن

(١) اوصل . د .

(٢) وقد . ب .

(٣) كان . ب .

(٤) لاستحي . د .

(٥) في الدينار . ب .

(٦) الشكوان . ب .

(٧) لو . ب .

(٨) لم . ب .

(٩) كذا في النسخ الثلاث والظ : تقوية كما في : د .

۷. پیغمبر فرمود : کسیکه مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد روز قیامت خداوند هم او را مسرور میکند و اگر برای غمگین کردن او آوای دیدار کند روز قیامت خداوند او را مغموم میکند و دور میسازد.
۸. أبو عبد الله (ع) فرمود : کسیکه برادر خویش را شاد سازد بخدا سوگند پیغمبر خدا را شاد ساخت ، و کسیکه پیغمبر را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند بخدا سوگند کند که روز قیامت خدا او را در بهشت حکم خواهد ساخت.
۹. پیغمبر فرمود : هر که مؤمنی را شاد کرد مرا مسرور ساخت و هر که مرا خورسند نمود خدا را شاد ساخت.

باب (۲۵) بخل بر برادران

۱. علی بن الحسین (ع) فرمود : من از خدای خودم شرم میبرم که یکی از برادرانم را بینم و از خدا برای وی بهشت بخواهم ولی از دینار و درم هم بروی دریغ کنم روز قیامت که شود بمن خواهند گفت که اگر بهشت از آن تو می بود بیشتر بآن بخل می ورزیدی.

باب (۲۶) شکایت بردن پیش برادران

۱. أبو عبد الله (ع) بحسن بن راشد فرمود. أي حسن : اگر تو را مشکلی پیش آمد نزد مخالفان بشکایت مرو چه اگر چنین کنی از خدا شکایت کرده ای بلکه درد خود را یکی از برادرانت بگو زیرا از چهار حصلت بیرون نخواهی بود یا اینکه بمال تو را کمک میکنند یا بجاه و مقام تو را یاری میکنند و یا بمشورت دربارء تورا میدهند و یا دعائی خواهند کرد که بر آوردنی است. أي حسن :

إذا سألت مؤمنا حاجة فهي له المعاذير قبل ان يعذر^(١) ، فان اعتذر فاقبل عذره ، وان^(٢) ظننت ان الامور على خلاف ما قال ، وذا سألت منافقا حاجة * فلا تقبل عذره^(٣) . وان عرفت عذره.

كز . باب ثواب من فرح اخاه

١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، من فرح مسلما خلق الله من ذلك الفرح^(٤) صورة حسنة تقيه آفات الدنيا . واهوال الآخرة تكون معه في الكفن^(٥) . والحشر . والنشر حتى (ص ٢٢) توقفه بين^(٦) يدى الله ، فيقول له من انت؟ فوالله لو اعطيتك * [الدنيا] * لما كانت عوضا لما قمت لى به . فيقول : انا الفرح الذى ادخلته على اخيك في دار الدنيا.

كح . باب لقاء الاخوان بما يسوءهم

١ . عن الربيع بن صبيح رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه . وآله ، قال : من لقي اخاه بما يسوءه * ليسوءه^(٧) اساءه بعدما يلقاه.

كط . باب بر الاخوان

١ . عن درست الواسطي ، قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ان المؤمن إذا مات ادخل^(٨) معه في قبره ست مثال فابهاهن^(٩) صورة واحسنه * «(هن)» * وجهها واطيبهن ريحا ، واهيأهن هيئة^(١٠) عند رأسه ، فان اتى * [منكر . ونكير] * من قبل يديه منعت التى بين يديه ، وان اتى من خلفه منعت التى من خلفه ، وان اتى عن^(١١) يمينه منعت التى عن يمينه ، وان اتى من^(١٢) يساره . منعت التى عن يساره * «(وان اتى من عند رجليه منعت التى عند رجليه)» * . وان اتى من عند رأسه منعت التى^(١٣) عند رأسه ، قال : فيقول لهن

(١) تعذر . آ . ج . يعتذر . د .

(٢) اقبل عذره فان . ب .

(٣) مخنفة . آ . ج . فحنه . د .

(٤) الفرح . آ .

(٥) في القبر . ظ . حاشية . آ . ج .

(٦) في . ب .

(٧) ب : ..

(٨) دخل . ب .

(٩) فابهاهن . آ . ج . د .

(١٠) اهيهن هيئة . ب :

(١١) من . ب :

(١٢) عن . ب :

(١٣) التى من . ب :

هرگاه از مؤمن حاجتی خواستی پیش از آنکه بهانه بیاورد برای وی بهانه هائی بیندیش و اگر پوزش خواست از وی بپذیر و اگر چه گمان کنی که امر بر خلاف گفتهء او است و اگر بمنافق حاجتی بردی عذرش را نپذیر اگرچه بهانهء او را تصدیق کنی.

باب (۲۷) ثواب کسیکه برادرش را شاد کند

۱. أبو عبد الله ع فرمود: کسیکه برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو بیافریند که ویرا از سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت نگهداری کند و با او در گور وحشر و نشر می باشد تا اینکه ویرا نزد پروردگار برساند آنگاه مؤمن بدو میگوید کیستی بخدا سوگند اگر دنیا را بتو میدادم پاداش کمکی که به من کردی نمی شد پاسخ میدهد که من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر خویش وارد کردی.

باب (۲۸) دیدار برادران ورنجاندن آنان

۱. پیغمبر ص فرمود هر که برادر خود را دیدار کند تاویرا رنج سازد از او بدی خواهد دید.

باب (۲۹) نیکی برادران

۱. أبو عبد الله ع فرمود: مؤمن کاهیکه بمیرد شش پیکر بگور او در آیند آنکه صورتی درخشانتر و روئی زیباتر و بوئی خوشتر و ساختی نیکوتر دارد بالای سر وی قرار میگیرد و اگر نکیر و منکر بخواهند از جلو بمؤمن درآیند پیکریکه در جلو است آنها را مانع میشود و اگر بخواهند از پشت یا راست یا چپ یا از پیش پا و یا از بالای سر درآیند آنکه در پشت یا راست یا چپ یا جلو و یا بالای سر قرار گرفته مانع میگردد: آنگاه پیکریکه نیکو تر و خوشبوتر و زیباتر است بدیگران میگوید

لتي هن احسنهن صورة واطيبن (١) ربحا ، واهيأهن هيئة (٢) * [من] * انتن؟ جزاكن الله عنى (٣) خيرا ، قال : «(ف)» تقول التي بين يديه انا الصلوة ، وتقول التي من خلفه انا الزكوة وتقول التي عن يمينه (ص ٢٣) : انا الصيام ، وتقول التي عن يساره انا الحج ، وتقول التي عند رجله انا بره باخوانه المؤمنين (٤) ، فيقلن لها من انت؟ فأنت احسننا صورة . واطيبن ربحا . واهيأنا هيئة (٥) * «(ف)» * تقول : انا الولاية لمحمد . وآل محمد .

٢ . عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : سمعته يقول ان مما (٦) خص الله به المؤمن من ان يعرفه بر اخوانه ، وان قل ، فليس (٧) البر بالكثرة ، وذلك ان الله يقول في كتابه و (٨) يؤثرون (٩) علي انفسهم ولو كان بهم حصاصة ثم قال : ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون ، ومن عرفه الله ذلك * [فقد] * احبه الله ، ومن احبه الله اوفاه اجره يوم القيمة ، بغير حساب ، ثم قال (١٠) : يا جميل ارو هذا (١١) الحديث لأخوانك فأن فيه ترغيبا (١٢) للبر .

ل . باب السعي في حوائج الاخوان

١ . عن ابي عبد الله * «(عليه السلام)» * قال : مشى السلام في حاجة اخيه المسلم خير من سبعين طوفا بالبيت ١٣ .

٢ . عن ابي جعفر [ع] قال : اوحى الله * «(تعالى)» * [إلى] موسى [ع] ان من عبادي لمن يتقرب بالحسنة ، فأحكمه في الجنة ، فقال : موسى يا رب ما تلك الحسنة؟ قال يمشى في حاجة اخيه المؤمن قضيت او لم تقض .

٣ . عن * ابي عبيدة (١٣) الحذاء قال قال أبو جعفر (١٤) عليه السلام : (ص ٢٤) من

(١) اطيب بهم . ب .

(٢) اهيبن هيتا . ب .

(٣) عنه . ب . د .

(٤) المسلمين . ب .

(٥) اهيبن هيئة . ب .

(٦) يقول مما . ب .

(٧) وليس . ب . د .

(٨) في و . ب .

(٩) المؤثرون . آ . ج .

(١٠) قالوا . ب .

(١١) هذ . ب .

(١٢) ترغيب . ب .

(١٣) بالبيت . ب .

(١٤) ابي عبد الله . ب .

(١٥) ابا جعفر . ب .

خدا شما را پاداش نيك دهداد شماها کیستید؟ آنکه در جلو است میگوید من نماز و آنکه در پشت سر قرار گرفت میگوید من زکواتم و آنکه در طرف راست است میگوید من روزه ام و آنکه در سمت چپ قرار گرفت میگوید من حجم و آنکه برابر پاها قرار گرفت میگوید من آن نیکی هستم که به برادران خود کرده است پس آنها بوی میگویند تو کیستی و تو از ما زیباتر و خوشبوتری و ساخت تواز ما بهتر است وی میگوید من دوستی محمد صلی الله علیه و آله و خاندان محمد ۲. أبو عبد الله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند مؤمن اختصاص داد اینکه نیکی به برادر را بوی آموخت اگر چه اندك باشد و نیکی بفراوانی نیست و این را خداوند در قرآن بیان فرمود: آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری می نهند سپس فرمود هر که از بخل خود را باز دارد از رستگاران خواهد بود. و کسی که خداوند این خوی آموخت او را دوست داشته است و کسی را که از خداوند دوست بدارد پاداش وی در روز قیامت بی حساب وفا خواهد کرد سپس امام بجمیل (راوی) فرمود اَي جَمِيل این حدیث را به برادرانت بگو چه در آن ترغیبی است به نکوئی.

باب (۳۰) کوشش در کارهای برادران

۵. أبو عبد الله (ع) فرمود: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمان خویش از هفتاد طواف در خانهء خدا بهتر است
۲. أبو جعفر (ع) فرمود: خداوند بزرگوار بموسی وحی کرد: برخی از بندگان من با نکوئی بمن تقرب میجویند و من آنانرا در بهشت حکم قرار میدهم پس موسی پرسید پروردگارا آن نکوئی چیست فرمود اینکه در پی کار برادر مؤمن خویش بروی اگرچه انجام نشود.
۳. أبو جعفر (ع) فرمود هر که

مشى في حاجة اخيه ^(١) المسلم اظله الله بخمسة ^(٢) وسبعين الف ملك ^(٣) ، ولم يرفع قدما الا [و] كتب الله بها ^(٤) حسنة ، وحط ^(٥) عنه «(بها)» سيئة ، ورفع له بها «(درجة فإذا فرغ من حاجته كتب الله له)» «[عز وجله]» [بها]» اجر حاج . ومعتمر .

* «(٤) . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من سعى في حاجة اخيه المسلم طلب وجه الله كتب الله له الف الف حسنة يغفر فيها لا قاريه ^(٦) . وجيرانه . ومعارفه . واخوانه ومن صنع ^(٧) إليه معروفا في الدنيا ، . فإذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن ^(٨) وجدته فيها صنع اليك معروفا في الدنيا فأخرجه . باذن الله الا ان يكون ناصبا ^(٩) .

٥ . عن ابي بصير» * . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من سعى في حاجة اخيه المسلم . فاجتهد فيها ، فأجرى الله قضاها على يديه ، كتب الله له حجة . وعمره واعتكاف شهرين في المسجد الحرام . وصيا مهما ^(١٠) ، فان اجتهد فلم يجز ^(١١) الله قضاها على يديه كتب الله ل * «(هـ)» * حجة . وعمره .
٦ . عن ابي على الخرائي ، قال ، قال : أبو عبد الله عليه السلام من ذهب مع اخيه في حاجة . قضاها . اولم يقضها ، كان كمن عبد الله عمره ، فقال له رجل اخرج مع اخي في حاجة . واقطع الطواف ؟ * «(ف)» * قال : نعم .

٧ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، (ص ٢٥) قال * قال مشى الرجل ^(١٢) في حاجة اخيه المسلم يكتب له عشر حسنات . ويمحى عنه عشر سيئات ، ويرفع له عشر درجات [و] قال ولا اعلمه الا * قال : ويعدل عشر ^(١٣) رقاب ، وافضل من اعتكاف في المسجد الحرام .

(١) اخاه . ب .

(٢) خمسة . ب .

(٣) ملكا . آ . ج .

(٤) في . ب . له بها . د . ظ . حاشية ج .

(٥) خط . ب .

(٦) اقاريه . د .

(٧) ضيع . آ .

(٨) من . د .

(٩) النصب ايضا المعادة يقال : نصبت لفلان نصبا إذا عادته . ومنه الناصب ، وهو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت . (مجمع البحرين) ناصبيا . د .

(١٠) صيامها . آ . ج .

(١١) فلم يجز . آ . ج ، ولم يجز . د .

(١٢) إذا خرج الرجل . ب .

(١٣) وقال يعدل عشرة . ب .

در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را و امیدارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمی دارد مگر آنکه خداوند برای او بدان گام حسنه می نویسد و بهر گام گناهی از وی محو میکند و درجه او را بالا میبرد و گاهی که آن کار را انجام دهد اجر یک حج و یک عمره برای او می نویسد.

۴. أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خوشنودی خداوند را بخواهد خدا برایش هزار هزار حسنه می نویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران او را و کسانی که بوی در دنیا نکوئی کردند می آمرزد روز قیامت که شود بدو میگویند بدوزخ درآی و هر که را از کسانی که بتو در دنیا نکوئی کردند یافتی باذن خدا بیرون آر مگر اینکه ناصبی باشد.

۵. أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن جهد کند و خدا انجام آنرا بدست وی قرار دهد خداوند برایش يك حج و يك عمره و اعتكاف و روزه دو ماه در مسجد حرام می نویسد و اگر بکوشد ولی خدا نخواهد که بدست او انجام پذیرد خداوند برایش يك حج و یک عمره می نویسد.

۶. أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که همراه برادر خویش برود خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یک عمره خدا را پرستیده باشد مردی پرسید پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف را هم قطع کنم؟ فرمود آری.

۷. أبو عبد الله (ع) فرمود: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش می رود ده حسنه نوشته میشود و ده گناه از او محو میگردد و ده درجه بالا برده میشود راوی گفت همینقدر میدانم که امام تا بدینجا رساند که این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتكاف در مسجد حرام برتر می باشد.

٨ . عن معمر بن خلاد ، قال : سمعت ابا الحسن [ع] يقول : ان الله عباد * «(١)» * في الارض يسعون ^(١) في ^(٢) حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة ، ومن ادخل على مؤمن ^(٣) سرورا فرج الله قلبه يوم القيه.

٩ . على بن الحكم . عن اصحابه ، قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * من مشى مع قوم في حاجة . فلم ^(٤) يناصرهم ، فقد خان الله . ورسوله.

١٠ . عن صفوان الجمال ، قال : كنت جالسا مع ابي عبد الله . عليه السلام اذ دخل عليه رجل من مكة . يقال له ميمون ، فشكى إليه تعذر الكرى عليه ، فقال : لى قم فأعن اخاك فقمت معه . فيسر الله كراه فرجعت ^(٥) إلى مجلسي ، فقال أبو عبد الله ما صنعت حاجة اخيك؟ فقلت : قضاها الله [تعالى] بأبي . وامى انت ^(٦) ، فقال : اما * انك ان تعن ^(٧) اخاك المسلم احب إلى من طواف اسبوع بالبيت مبتدئا ^(٨) ، ثم قال : ان رجلا اتى الحسن بن علي [عليهما الصلوة والسلام] فقال * «(له)» * بأبي انت وامى ، اعني على قضاء حاجتي ، فانتقل ^(٩) . وقام معه فمر على الحسين [ع] وهو قائم يصلى (ص ٢٦) فقال : اين كنت عن ابي عبد الله . تستعينه على حاجتك؟ قال : قد فعلت بأبي انت وامى . فذكر انه معتكف ، فقال : اما انه لو اعانك كان خيرا له ^(١٠) . من اعتكافه شهرا.

١١ . وعنه . عن احمد بن محمد . عن معمر بن خلاد ، قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول : ان الله عبادا في الارض يسعون في حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة.

١٢ . عن محمد بن عجلان ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام ، يقول : قال الله عزوجل خلقي عيالي ، فأحبهم إلى اغناهم ^(١١) بأمورهم ، واقومهم بشأئهم ، واسعاهم في حوائجهم.

(١) سبعون . آ.

(٢) من . ب.

(٣) رجل . ب.

(٤) ولا . ب.

(٥) ثم رجعت . ب.

(٦) انت وامى ب . د.

(٧) انت ان تعين . ب.

(٨) مبتدئا . ب.

(٩) فانتقل . ب.

(١٠) خير له . ب . له خيرا . د.

(١١) اغناهم . ب.

۸. أبو الحسن (ع) فرمود : خداوند بندگانی دارد در روی زمین که در انجام کارهای مردم میکوشند و آنان در روز قیامت ایمن می باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت.

۹. أبو عبد الله (ع) فرمود : هر که برای انجام کاری همراه مردم برود ولی خیرخواهی نکند با خدا و رسول خیانت کرده است.

۱۰. صفوان جمال گوید نزد ابی عبد الله (ع) بودم مردی مکی میمون نام در آمد واز نداشتن کرایه شکایت نمود امام بمن فرمود برخیز و برادرت کمک کن پس برخواستم و خداوند مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد پس بمجلس بازگشتم امام بمن فرمود در باره کار برادرت چه کردی؟ گفتم خداوند آنرا انجام فرمود پدر و مادرم فدای تو باد پس فرمود آگاه باش اگر تو برادر مسلمانان کمک کنی نزد من بهتر است از اینکه یکهفته در خانه خدا طواف نمائی آنگاه فرمود مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو مرا در انجام کاری یاری ده پس امام موزه در پای کرد و با او رفت و بحسین (ع) گذشت در حالیکه ایستاده بود و نماز میگذارد پس بدانمرد فرمود کجا بودی و چرا از حسین ع حاجت نخواستی گفت پدر و مادرم فدای تو از او خواستم ولی گفته شد که وی معتکف است پس حسن (ع) فرمود اگر او ترا کمک میکرد برایش از اعتکاف یکماه بهتر بود

۱۱. أبو الحسن (ع) فرمود : خدا را در روی زمین بندگانی است که پی کارهای مردم میروند و آنانند که در روز قیامت ایمن می باشند.

۱۲. أبو عبد الله (ع) فرمود : خداوند می گوید آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که بکارهای آنها بیشتر پردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجتهای آنان بیش بکوشند.

١٣ . عن اسحق بن عمار . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : إذا ^(١) مشى الرجل في حاجة اخيه المسلم فقضاها كان كعدل حجة . وعمرة ، فأن مشى فيها * فلم تقض كانت ^(٢) كعدل عمرة .

لا . باب ثواب اقالة الاخ اخا له

١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ايما مسلم اقال مسلما ندامة ^(٣) في بيع ، اقاله الله عثرته يوم القيمة .

لب . باب اختبار ^(٤) الاخوان

١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : لاتسم الرجل صديقا وسمه معرفة حتى تخبره ، بثلاث ^(٥) خصال : حتى تغضبه ^(٦) فتتظر غضبه يخرج من حق إلى باطل وتسافر ^(٧) معه ، وتخبره بالدينار والدرهم .

لج . باب الثقة (ص ٢٧) بالاخوان

١ . عن ابي عبد الله * «(عليه السلام)» * قال : من كان الرهن عنده اوثق من اخيه فالله منه برئ ^(٨) .

لد . باب صدق الاخاء

١ . عن السكوني . عن ابي جعفر * «(عن ابيه)» * عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، إذا احب احدكم اخاه المسلم ، فليسأله عن اسمه . واسم ابيه . وقبيلته . وعشيرته ، فإنه من حق الواجب . وصدق الاخاء ان يسأله عن ذلك ، والا فهي ^(٩) معرفة حمقاء .

(١) فإذا . آ . ج . د .

(٢) فلم يقضها كان . ب . وهو الاظهر ، فلم تقض كان . د .

(٣) ندامته . ب . د .

(٤) اختبار . ب . د .

(٥) تخبر ثلاث . ب . د . خبره از باب نصر . ومصدر آن خبر بضم وخبر بكسر می آید ، یعنی آزمود أو را ، مثل اختبره

(شرح قاموس) .

(٦) بغضب . ب .

(٧) سافر . ب .

(٨) منهم برئى . د .

(٩) والاهى . ب .

۱۳. أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر کسی پی کار برادر مؤمن خویش برود و آنرا انجام کند برابر یکحج و یکعمره ثواب خواهد داشت و اگر او بکوشد ولی نیانجامد ثواب یکعمره خواهد داشت.

باب (۳۱) ثواب واگرداندن معامله بدرخواست برادر

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمان خود فسخ کردن آن معامله را بخواهد و او هم بپذیرد خداوند از لغزشش در روز قیامت در میگذرد.

باب (۳۲) آزمایش برادران

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: کسی را دوست مشمار بلکه آشنایش بنام مگر اینکه ویرا با سه خصلت بیازمائی که او را بخشم بیاوری و بنگری آیا خشم او را از حق بیاطل می برد؟ و با او سفر کنی، و او را با درهم و دینار بیازمائی.

باب (۳۳) اطمینان برادران

۱. کسیکه بگرو بیشتر اعتماد کند تا برادر خداوند از وی بیزار است.

باب (۳۴) صداقت در برادری

۱. رسول خدا فرمود: اگر کسی برادر مسلمان خویش را دوست بدارد از نام او و نام پسر و قبيله و عشیره او باید پرسد زیرا اینگونه پرسش از حقوق واجب است و لازمهء صداقت در برادری است و اگر نه آشنائی احمقانه خواهد بود.

له . باب السعي في حوائج الاخوان بغير نية

- ١ . عن علي بن الحكم . عن بعض اصحابنا . قال : قال أبو عبد الله عليه السلام من مشى مع قوم في حاجة فلم يناصرهم ، فقد خان الله . ورسوله .
- ٢ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : من سعى ^(١) في حاجة اخيه * «(بغير نية)» * فهو لا يبالي قضيت ام ^(٢) لم تقض فقد ^(٣) تبوأ مقعده من النار .

لو . باب استدلال ^(٤) الاخوان

- ١ . عن منصور الصيقل . والمعلی بن خنيس ، قالوا : سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول : قال رسوله الله صلى الله عليه وآله «[قال الله]» [تع] : اني لحرب ^(٥) لمن استدل ^(٦) عبدي المؤمن * «(واني اسرع ^(٧) إلى نصرة اوليائي ، فما ترددت في شئ انا فاعله كترددى في موت عبدي المؤمن)» * اني ^(٨) لاحب لقاءه . وهو يكره ^(٩) الموت فأصرفه عنه وانه ^(١٠) ليدعوني فاجيبه ، وانه (ص ٢٨) ليسألني ^(١١) فاعطيه ، ولو لم يكن في الدنيا الا واحد من عبدي مؤمن ^(١٢) لاستغنيت به عن جميع خلقي «(ولجعلت له من ايمانه انسا لا يستوحش إلى احد)» .

لز . باب من دهن اخاه

- ١ . عن أبي عبد الله عليه السلام ، من دهن مسلما كتب الله له بكل شعرة نورا يوم * «[القيمة]» * .

لح . باب حب الاخوان

- ١ . عن «(ال)» فضيل بن يسار . عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : من حب الرجل دينه حبه لآخوانه .

(١) مشى . د .

(٢) أو . ب .

(٣) فلقد . ب .

(٤) استدلال . آ . ج .

(٥) حرب . ب .

(٦) استدل . آ . ج .

(٧) لاسرع . د .

(٨) لاني . ب .

(٩) ويكره . آ . ج . د .

(١٠) فاصرفه فانه ليدعوني فاجيبه وانه . ب . فاصرفه وان . د .

(١١) يستلني . ب .

(١٢) المؤمن . د .

باب (۳۵) کوشش در کارهای برادران بی نیت

۱. أبو عبد الله علیه السلام فرمود: کسیکه با گروهی برای حاجتی همراه شود ولی صداقت بخرج ندهد با خدا و رسول خیانت کرده است.
۲. أبو عبد الله علیه السلام فرمود: هر که در کار برادر خویش بی نیت بکوشد و دریند انجام آن نباشد جایگاه او در آتش خواهد بود.

باب (۳۶) خوار ساختن برادران

۱. پیغمبر فرمود: که خدا میفرماید من با کسی که بندهء مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می باشم و من در کمک بدوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و در هیچ کاری و در هیچ چیزیکه ایجاد میکنم تردیدی بمن دست نمیدهد بمانند تردیدیکه در مردن بندهء مؤمن من بر من عارض میشود من دیدار او را دوست دارم و او را از مرگ بد میآید و از آن ویرا منصرف میسازم ولی او مرا میخواند و من هم اجابت میکنم و از من درخواست میکند و بدو می بخشم و اگر هم در دنیا جز يك تن از بندگان مؤمن من نماند از همه آفریدگان دیگر خود بی نیاز خواهم بود و طوری میکنم که باتکاء ایمان خود هیچ نهراسد و بکسی پناه نبرد.

باب (۳۷) معطر کردن برادر

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: کسیکه از روی احترام مسلمانی را معطر کند خداوند روز قیامت برای او برابر هر مؤئی نوری مینویسد.

باب (۳۸) دوست داشتن برادران

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: از جمله دینداری مرد دوستی او است با برادران خود.

لط . باب الوقیعة فی الاخوان

- ١ . عن اسباط بن محمد رفعه ^(١) إلى النبی صلی الله علیه وآله ، قال اخبرکم بالذی هو شر من الزنا؟ وقع الرجل فی عرض اخیه .
- ٢ . عن الرضا علیه السلام ، قال : ان الرجل لیصدق ^(٢) علی اخیه ، فیناله من صدقه عنت ، فیکون کذابا عند الله ، وان الرجل لیکذب ^(٣) علی اخیه یرید «(به)» نفعه . فیکون عند الله صادقا . م .

باب الدعاء للاخوان

- ١ . عن سلیمان بن خالد ، قال : قال أبو عبد الله . علیه السلام : اربعة . لاترد لهم دعوة ، الأمام العادل لرعیته ، والأخ لأخیه یظهر الغیب یوکل به ملک یقول : ولك مثل ما دعوت لایخیک ، والوالد لولده ، * «(و)» * المظلوم ، یقول ^(٤) الرب تبارک . وتعالی : وعزتی : . وجلالی لانتصرن لك . ولو بعد حین .
- ٢ . عن داود بن (ص ٢٩) فرقد . ^(٥) عن ابی عبد الله علیه السلام ، قال : ثلاثة تحت ظل عرش الله یوم القیمة رجل احب لایخیه ما یحب ^(٦) لنفسه . ورجل بلغه امر فلم ^(٧) یتقدم . ولم یتأخر . حتی یعلم ان ذلك الامر لله * [فیه] * رضاء أو سخطا ، ورجل لم یعب الناس بأمر حتی یتبین ان ذلك العیب لیس فیه ، «(فانه)» کل ما ^(٨) اصلح من نفسه عییا بدأ ^(٩) منه آخر .

(١) یرفعه . ب .

(٢) یصدق . ب .

(٣) لیصدق . آ . لیکذب . بدل ظ حاشیة آ .

(٤) یقال . ب .

(٥) فذقد . ب .

(٦) احب . ب . د .

(٧) ولم . ب .

(٨) کلما . ب .

(٩) بدی . ب .

باب (۳۹) دشنام به برادران

۱. پیغمبر فرمود : خبر دهم شما را بچیزیکه از زنا بدتر است؟ ریختن آبروی برادر.
۲. امام رضا (ع) فرمود : مردیکه برادر خود راست میگوید و از آن زبانی بدو میرسد نزد خدا دروغگو بشمار میآید و مردیکه برادر خود دروغ بگوید و از آن سود ویرا بخواهد نزد خدا راستگو بشمار است.

باب (۴۰) دعا در باره برادران

۱. أبو عبد الله (ع) : فرمود چهار کسند که دعای آنان بر آورده است ، پیشوای دادگری که در باره پیروان خود دعا کند ، و برادریکه در باره برادر خود در غیاب دعا نماید و خداوند فرشته ای رامی گمارد که بگوید همانرا که برای برادر خواستی بتو نیز داده میشود دیگر پدر برای فرزند چهارم دعای مظلوم که خداوند میگوید بشکوه و بزرگواری خود سوگند میخورم که اگر چه زمانی هم بگذرد داد تو را خواهم داد.
۲. أبو عبد الله (ع) فرمود : سه کسند که روز قیامت زیر سایه عرش خدای باشند : مردیکه برای برادر خویش هرآنچه برای خود میخواهد بخواهد ، و مردیکه امری بدو در رسد و گامی پیش یا پس نگذارد تا اینکه بداند از آن خداوند خوشنود است یا آنرا ناخوش میدارد ، و مردیکه از مردم هیچ عیب نگیرد مگر اینکه بداند خود عیب آن را ندارد چه تا عیبی از خود رفع کند عیب دیگری در خویش خواهد داشت.

ما . باب ملاطفة الاخوان

- ١ . عن زيد بن ارقم ، قال : قال : رسول الله صلى الله عليه وآله : ما في امتي عبدالطف اخا له في الله بشئ من لطف الا ^(١) احدمه الله من خدم الجنة .
- ٢ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، وحدثني علي بن ابراهيم . عن ابيه . عن النوفلي عن السكوني عن ابي جعفر . عن ابيه * عليهما السلام * قال : من قال : لآخيه مرحبا كتب [الله] له مرحبا إلى يوم القيمة .

مب . باب كسرة الاخوان

- ١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من كسى اخاه كسوة اوصيفه ^(٢) كان حقا على الله ان يكسوه من ثياب الجنة ، وان يهون عليه من سكرات الموت ، وان يوسع عليه في قبره و «(ان)» يلقي الملائكة إذا خرج * «(من قبره)» * بالبشرى وهو قول الله [تع] في كتابه تلقامم * «(الملائكة)» * الا تخافوا . ولا تحزنوا ، وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون ، ومن اكرم اخاه يريد بذلك الاخلاق (ص ٣٠) الحسنة ، كتب الله له من كسوة الجنة عدد ما في الدنيا «(من)» اولها إلى آخرها ، ولم يشبهه من اهل الريا [ء] واشبهه من اهل الكرم . قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اشار على اخيه المسلم لعنته الملائكة حتى يشمه ^(٣) عنه ، يعني يكمده .

مج . باب من يجب اجتناب مؤاخاته

- ١ . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : علي بن ابي طالب عليه السلام : ينبغي للمسلم ان يجتنب مؤاخاة الكذاب ، انه يكذب حتى يجيء بالصدق فما يصدق ^(٤) .
- ٢ . عن الفضل ^(٥) «[بن]» ابي قرّة عن جعفر ^(٦) عن ابيه عليهما السلام ، قال :

(١) إلى . ب .

(٢) صنف . آ . ج . ضيف . د .

(٣) يشتمه . د .

(٤) فلا يصدق . د . ب .

(٥) المفضل . ب . وما في المتن اظهر على ما يستفاد من جامع الرواة ، وكلاهما ضعيفان مجهولان .

(٦) عن ابي جعفر . ب . د .

باب (۴۱) مهربانی به برادران

۱. پیغمبر فرمود: هر کس از امتان من که در باره برادر دینی خویش مهر بورزد خداوند خدام بهشت را بخدمت او خواهد گماشت.
۲. معصوم (ع) فرمود: کسیکه به برادر خود خوشباش گوید خداوند در باره او خواهد نوشت: خوش باش تا روز قیامت.

باب (۴۲) پوشانیدن برادران

۱. أبو عبد الله (ع) فرمود: کسیکه برادر خود پوشاك زمستانی یا تابستانی درپوشد بر خداوند است که از جامه های بهشتی بر او بپوشاند و سختی های مرگ را بر او آسان کند و گور و یرا گشاده سازد و فرشتگان را وادارد هنگام بیرون آمدن از گور بوی رسند و مزده دهند چنانکه خداوند فرمود فرشتگان به آنان در می‌رسند و می‌گویند مترسید و اندوهگین نباشید و بهمان بهشتی که بشما نوید داده اند بهره مند شوید. هر که از روی خوشخوئی برادر خویش را گرمی دارد خداوند آنچه که در آغاز تا انجام در اینجهان است از پوششهای بهشتی برای وی خواهد نوشت و برپاکاران شبیه نبوده بلکه بکریمان ماند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که برادر مسلمان خویش ببدی اشاره کند فرشتگان بر او لعنت میکنند تا اینکه غمگینش سازند.

باب (۴۳) کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد

۱. علی (ع) فرمود سزاوار است که مسلمان از برادری با دروغگو پرهیز کند چه وی دروغ می‌گوید و اگر هم راست بگوید باورش نمیدارند
۲. علی (ع)

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول على منبر الكوفة : يا معشر المسلمين ليؤاخي ^(١) المسلم المسلم ، ولا يؤاخين الفاجر ولا الاحمق . ولا الكذاب . فأأن الفاجر * [ي] * زين لك فعله ، ويحثك ^(٢) انك [تأتى] مثله ، ولا * يعينك على ^(٣) امر دينك . ولا دنياك * «(فمدخله عليك ومخرجه)» * «(من عندك)» * «(شين عليك)» * . واما الاحمق فـ * «(أنه)» * لا يطيع مرشدا . ولا يستطيع صرف السوء عنك ، وربما اراد ان ينفعك فيضرك ^(٤) ، بعده خير من قربه ، وسكوته خير من منطقته ، وموته خير من حيواته . واما الكذاب فإنه لا ينفعك * «(وجه عبس)» * سبب ^(٥) «(لك)» العدوّة ويثبت ^(٦) لك السخائم في الصدور «(و)» يفشى سرك «(و)» ينقل ^(٨) (ص ٣١) حديثك ، وينقل احاديث الناس بعضهم إلى بعض .

٣ . عن سدير الصيرفي ، قال : قال أبو جعفر عليه السلام : لا تصادق . ولا تواخ اربعة : الاحمق والبخيل ، والجبان ، والكذاب . اما الاحمق فإنه يريد ان ينفعك فيضرك . واما البخيل فانه يأخذ منك . ولا يعطيك . واما الجبان فإنه يهرب عنك * «(وعن والديه)» * واما الكذاب فإنه يصدق ولا يصدق .

٤ . نوادر على بن ابراهيم . عن ابيه . عن الحجال . عن رواه . عن ابي عبد الله عليه السلام انه ذكر عنده رجل ، فغيب ^(٩) ، فقال : «(له)» من لك باخيك كله ^(١٠) واى الرجال المهذب ^(١١) .

٥ . عن جعفر الاحمر قال : قال أبو عبد الله * «(عليه السلام)» * أي شئ معاشك ^(١٢) ، قال قلت لى غلاما «(ن)» وجملا ^(١٣) فقال : اشتر بذلك من اخوانك ، فانهم ان * لم ينفعوك لم يضروك ^(١٤) .

(١) ليواخين . ظ . حاشية : آ .

(٢) يحبك . آ . ج . د .

(٣) يغنيك عن . ب .

(٤) فضرك . آ . ج . د .

(٥) كذا ولعله : حبه عبس ، أو : معه عيش .

(٦) كتب فوق هذه الكلمة في : آوج : كذا .

(٧) تثبت . آ . ج .

(٨) بنقل . ب .

(٩) فغيب . آ . ج .

(١٠) كله . آ . ج ، تأكله . ظ . حاشية النسختين .

(١١) المذهب . ب .

(١٢) مقاسك . ب .

(١٣) كذا ، والظ : جملان .. غلمان وجمال . د .

(١٤) لم يضروك لم ينفعوك . آ . ج .

بالای منبر کوفه فرمود : اَي گروه مسلمانان بایستی مسلمان با مسلمانان برادری کند نه با بزه کار و بیخرد و دروغگو چه بزه کار کردار خویش را بچشم تو میاراید و و امیدارد که تو هم چنان کنی و در کار دین و دنیا بتو کمک نخواهد کرد پس آمد و رفت او با تو برای تو ننگ است و بیخرد از کسی پیروی نمیکنند و نمی تواند بدی را از تو دور سازد و گاهی میخواهد بتو سودی رساند ولی ضرر میزند دوریش برای تو از نزدیکی وی بهتر است و خاموشی وی از گفتارش نیکوتر و مردن وی از زیستن برتر می باشد.

اما دروغگوز یست تو با او گوارا نخواهد بود و دشمنی برایت بهم میرساند و کینهء تورادر دلتها جای میدهد و راز تورا آشکار میسازد دو گفتار تو را باز میگوید و سخنان مردم را بمردم خواهد گفت.

۳. أبو جعفر (ع) فرمود : با چهار کس دوستی و برادری نکن : بی خرد و بخیل و ترسو و دروغگو : اما بیخرد میخواهد بتو سودی رساند ولی زیانش بتو خواهد رسید

اما بخیل از تو میستاند و بتو نمیدهد

اما ترسو از تو و پدر و مادر خویش می هراسد

اما دروغگو راست میگوید ولی باورش نمیدارند.

۴. از مردی نزد ابی عبد الله (ع) یاد کردند کسی از وی عیب گرفت امام فرمود تو کجا و برادر کامل کجا و کدام مرد است که از همه عیوب پاکیزه باشد.

۵. أبو عبد الله (ع) فرمود : از چه زیست میکنی (راوی) گفت دو غلام دارم و دو شتر امام فرمود با برادران خود با آنها داد و ستد کن چه اگر سودت ندهند زبانی بتو نخواهند رسانید.

- ٦ . عن عبد الله بن سنان قال : قال * «(لى)» * أبو عبد الله عليه السلام : لا تثقن بأخيك كل الثقة ،
فأن سرعة ^(١) الاسترسال لن ^(٢) تستقال .
- ٧ . عن ايوب بن منصور الصيقل . عن ابي عبد الله عليه السلام ، ما * «(با)» * لكم يعادى بعضكم
بعضاً؟ . إذا بلغ احدكم عن اخيه شئ ^(٣) لا يعجبه فليقله ^(٤) وليسئله فان قال لم افعله ^(٥) صدقه ، وان *
«(قال)» * قد فعلت استتابه .
- ٨ . عن عبد الرحمن بن الحجاج . عن ابي عبد الله عليه السلام (ص ٣٢) قال : إذا بلغك عن ^(٦) اخيك
شئ ^(٧) فقال ^(٨) : لم اقل * [هـ] * فاقبل منه ، فأن ذلك توبة له .
- ٩ . وعنه عن الحسن بن على رفع الحديث إلى ابي بصير ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : إذا ^(٩)
بلغك عن اخيك شئ ، وشهد اربعون انهم ^(١٠) سمعوه منه ، فقال لم اقل فاقبل منه .
- ١٠ . عن على بن عقبة . عن بعض اصحابنا . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : لا تبذل لـ اخيك من
نفسك ما ضرره عليك أكثر من منفعتة له .
- ١١ . عن «(ابى)» الجارود . عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : يأتي على الناس زمان ليس فيه شئ
اعز من اخ «(انيس)» أو كسب درهم من حلال .
- تم كتاب مصادقة الاخوان ^(١١) للشيخ ^(١٢) [الاجل] «(الافقه الصدوق)» [رئيس المحدثين] ابي ^(١٣)
جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه [القمى] * رحمهم الله تعالى ^(١٤) هـ «(حرره الفقير الحقير العاصى
المحتاج إلى رحمة ربه محمود بن محمد تقى بن روز بهان الشيرازي في مشهد ^(١٥) المقدس الرضوي على ساكنه
الصلوة والسلام في ثاني جميدى الاولى من شهور سنة تسع وستين بعد الألف من نسخة . سقيمة صححناها في
اثناء الكتابة بقدر الوسع والطاقة .
-
- (١) صرعه . ب . د .
(٢) ان . آ .
(٣) من اخيه شيئاً . ب .
(٤) فل يلقه . ب = فليقله . د . ظ .
(٥) لم افعل . ب .
(٦) من . ب .
(٧) بشئ . آ . ج .
(٨) فقال فقال . ب .
(٩) ان . آ . ج .
(١٠) انه . ب .
(١١) انتهى نسخة . د .
(١٢) لشيخنا . ب .
(١٣) أبو . آ . ج .
(١٤) كذا .

۶. أبو عبد الله (ع) فرمود : برادر خود اینقدرها اطمینان نکن چه اگر شتاب زدگی کنی بسختی دچار خواهی شد.
۷. أبو عبد الله (ع) فرمود : چرا با یکدیگر دشمنی میکنید اگر چیزی در باره برادر خود شنیدید بوی بگوئید و از وی پرسید اگر گفت چنین کاری نکردم باور دارید و اگر تصدیق کرد توبه اش دهید.
۸. أبو عبد الله (ع) فرمود : اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و او انکار کرد از وی بپذیر چه همین انکار توبه وی است.
۹. أبو عبد الله (ع) فرمود : اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و چهل گواه هم گفته باشند که از وی شنیده ایم ولی او بگوید که نگفتم از وی بپذیر.
۱۰. أبو عبد الله (ع) فرمود : از خودت در باره برادرت آن اندازه بخشش مکن که زیان تو بیشتر از سود او باشد.
۱۱. أبو عبد الله (ع) فرمود : روزگاری برای مردم خواهد آمد که چیزی نایاب تر از برادر همدم و اندوختن یکدرهم حلال نباشد.

فهرست ابواب كتاب

رقم الصفحة	رقم الصفحة	رقم الصفحة
٣٠	٢	١ - باب أصناف الأخوان
٣٠	٢	٢ - باب حدود الأخوة
٣٢	٤	٣ - باب الشفقة على الأخوان
٣٤	٤	٤ - باب اتخاذ الأخوان
٣٤	٤	٥ - باب اجتماع الأخوان في محادثتهم
٣٦	٧	٦ - باب مواساة الأخوان بعضهم لبعض
٣٦	١٠	٧ - باب حقوق الأخوان بعضهم على بعض
٣٦	١٤	٨ - باب الأخ مرآة أخيه
٣٨	١٤	٩ - باب اطعام الأخوان
٤٤	١٨	١٠ - باب تلقيم الأخوان
٤٤	١٨	١١ - باب منفعة الأخوان
٤٤	١٨	١٢ - باب استفادة الأخوان
٤٤	٢٠	١٣ - باب المؤمن أخو المؤمن
٤٦	٢٠	١٤ - باب إفادة الأخوان بعضهم بعضا
		نية
٤٦	٢٠	١٥ - باب هجر الأخوان
٤٦	٢٠	١٦ - باب استيحاش الأخوان بعضهم من بعض
		محبة
٤٦	٢٢	١٧ - باب محبة الأخوان
٤٨	٢٤	١٨ - باب ثواب التبسم في وجوه الأخوان
٤٨	٢٤	١٩ - باب ثواب قضاء حوائج الأخوان
٥٠	٢٦	٢٠ - باب النهى عن سؤال الأخوان
		الحوائج
٥٠	٢٨	باب زيارة الأخوان
٥٠	٤٣	٤٢ - باب كسوة الأخوان
٥٠	٤٣	٤٣ - باب من يجب اجتناب مؤاخاته

فهرس اعلام الاشخاص والاماكن والكتب

- أبان بن تغلب : ١٠...١٢ م. ، أبو قرة : (فضل بن أبي قرة) ،
 إبراهيم . (جعفر بن إبراهيم . على بن إبراهيم).
 إبراهيم الغفاري : (عبد الله بن إبراهيم).
 ابن أبي عمير : ١٤ . (محمد بن أبي عمير).
 ابن أعين : ١٢ (ثم حمران بن أعين).
 أبو اسمعيل الوصافي : ٨.
 أبو بصير : ١٦ . ٢٠ . ٤٠.
 أبو الجارود : ٥٤.
 أبو جعفر الثاني ١ . ٤ . ٦.
 أبو جعفر محمد بن علي ع : ١٠.
 أبو جعفر ع : ٦ . ٨ . ١٦ . ٢٢ . ٢٤ . ٢٦ . ٣٠
 ٣٢ . ٣٤ . ٣٨ . ٤٤ . ٥٠ . ٥٢.
 أبو الحسن : ٤٤ م
 أبو الحسن الرضا : ٢٤ (الرضا).
 أبو حمزة : ١٦ م.
 أبو حمزة الثمالي : ٢٦ . ٢٨ . ٣٤.
 أبو طالب . (علي بن أبي طالب)
 أبو عبد الله : ٢ . ٤ . ٦ . ٨ . ١٠ . ١٢ م .
 ١٤ . ١٦ . ١٨ . ٢٠ . ٢٢ م . ٢٤ . ٢٦ .
 ٢٨ . ٣٠ . ٣٢ م . ٤٤ . ٤٦ م . ٣٨ .
 ٤٠ م . ٥٢ م . ٥٤ م (جعفر بن محمد).
 أبو عبيدة الخذاء : ٣٨.
 أبو علي الحراني : ٤٠.
 أبو عمران الحلبي : ٣٠.
 أبو عمير : (ابن أبي عمير . محمد بن أبي عمير)
 ، أحمد بن إدريس : ١٨ .
 أعين : (حمران بن أعين).
 أحمد بن محمد : ١٨ . ٤٢ .
 أحمد بن محمد بن عيسى : ٢
 أحمد بن إدريس : ١٨
 الأحمر : (جعفر).
 الإدريس : (أحمد بن إدريس).
 الأزدي : (بكر بن محمد).
 أرقم : (زيد بن أرقم).
 أسباط بن محمد : ٤٨
 اسحق بن عمار : ٨ . ٣٠ . ٤٤
 اسحق : (لوط بن اسحق).
 البصرة : ٢.
 أمير المؤمنين : ٢ . ٥٢ م (علي بن أبي طالب م)
 أيوب بن منصور الصيقل : ٥٤.
 بكر بن محمد الأزدي : ٢٨.
 تغلب : (أبان بن تغلب).
 الثمالي : (أبو حمزة).
 جابر : ٣٠.
 جابر بن يزيد : ٢٤.
 جعفر ع : ٦ . حاشيه . ٥٠.
 جعفر الأحمر : ٥٢.
 جعفر بن إبراهيم : ١٨.
 جعفر بن محمد ع : ١٤ . ١٨ . ٢٦ . ٣٢
 (أبو عبد الله).
 الجعفرى : (عبد الله).
 الجمال : (صفوان).
 جميل : ٣٢.

٢٠. ٢٦. م. ٣٠. م. ٣٢. م. ٣٤. م. ٤٤. ٤٦. ٥٠. م.
 الرضا ع : ١٨. ٣٤. ٤٨. (أبو الحسن).
 الرقي : (داود).
 زكريا المؤمن؛ (عبيد بن زكريا).
 زيد بن أرقم : ٥٠.
 سدير الصيرفي : ٥٢.
 سعد بن عبد الله : ١٠.
 السكوني ؛ ٦. م. ٤٤. ٥٠.
 سليمان بن خالد : ٤٨.
 سنان : عبد الله بن سنان.
 شعيب العرقوفي : ٦.
 صبيح : (ربيع بن صبيح).
 صفوان الجمال ، ٤٢.
 صفوان بن مهران الجمال : ٣٢.
 الصيرفي : (سدير).
 الصيقل : (ايوب . ثم : منصور).
 عبد الرحمن بن الحجاج : ٥٤.
 عبد الرحمن : (يونس بن عبد الرحمن).
 عبد الله بن سنان : ٥٤.
 عبد الله بن مسكان : ٤.
 عبد الله : (سعد بن عبد الله).
 عبد الله بن إبراهيم الغفاري : ١٨.
 عبد الله بن القسم الجعفرى : ٢٢.
 عبد الله بن الوليد الوصافي : ٣٢.
 عبيد بن زكريا المؤمن : ١٠.
 عجلان : (محمد بن عجلان).
 العطار : (محمد بن يحيى).
 عقبه : (على بن عقبه).
 العرقوفي : (شعيب).
 على ع : ٦. (الحسن بن عليّ من الرواة . ثمّ محمد بن عليّ).

جميل بن دراج : ٣٨. م.
 الحجاج : (عبد الرحمن بن الحجاج).
 الحجال : ٥٢.
 الحذاء : (ابو عبيدة).
 الحزاني : (أبو عليّ).
 الحسن بن راشد : ٣٤. م.
 الحسن بن عليّ : ٤٢.
 الحسن بن عليّ : (من الرواة) . ٥٤.
 حسن بن عليّ بن فضال : ٤.
 الحسين ع : ٤٢. ثمّ (علي بن الحسين).
 حفص بن غياث النخعي : ١٤.
 حفص : (داود بن حفص).
 الحكم : (علي بن الحكم ثمّ هشام بن الحكم).
 الحلبيّ : (ابو عمران).
 حماد : (خلف بن حماد).
 حمران بن أعين : ٢٢.
 خالد : (سليمان بن خالد).
 خلاّد السندی : ٨ م. (ثمّ معمر بن خلاّد).
 خلف بن حماد : ٣٢.
 خنيس ؛ (معلّى بن خنيس).
 خيثمة : ٦. م.
 داود بن فرقد : ٤٨.
 داود بن كثير : ٢٠.
 داود الرقي : ١٨.
 داود بن حفص : ١٠.
 دراج : (جميل بن دراج).
 درست الواسطي : ٣٦.
 راشد : (حسن بن راشد).
 رئاب : ١٨.
 الربيع بن صبيح : ٣٤. ٣٦.
 رسول الله ص : ٤. م. ٨. م. ١٠. م. ١٤.

- على بن إبراهيم : ٤ . ٦ . ٨ (ظ) . ٥٠
- على بن أبي طالب : ٥٠ (أمير المؤمنين).
- على بن الحسين : ٣٢ . ٣٤
- على بن الحكم : ٤٢ . ٤٦
- على بن عقبة : ٨ . ٥٤
- على بن فضال : (حسن بن علي).
- عمار : (اسحق بن عمار . ثم معاوية بن عمار).
- عمر : (مفضل بن عمر).
- عيسى : (محمد بن عيسى).
- الغفاري : (عبد الله).
- غياث النخعي : (حفص بن غياث).
- فرقد : (داود بن فرقد).
- فضال : (علي بن فضال).
- فضل بن أبي قرة : ٥٠
- فضل بن يزيد : ٨
- فضيل : ٤ . م
- فضيل بن يسار : ٦ . ٢٠ . ٤٦
- القسم الجعفري : (عبد الله بن القسم).
- كثير : (داود بن كثير).
- كليب بن معاوية : ٢٠
- الكوفة : ٥٢
- لوط بن اسحق ، ٣٢
- محمد : (أحمد بن محمد . اسباط بن محمد ثم جعفر بن محمد).
- محمد لازدي : (بكر بن محمد).
- محمد بن أبي عمير : ٨ . م
- محمد بن عجلان : ٤٢
- محمد بن علي : (أبو جعفر).
- محمد بن عيسى : ١٠ . (أحمد بن محمد).
- محمد بن يحيى العطار : ٢
- محمد بن يزيد ، ١٨
- مرازم : ١٤
- المسجد الحرام : ٤٠ . م
- مسكان : (عبد الله بن مسكان).
- معاوية بن عمار : ٢٨
- معلي : ١٢
- معلي بن خنيس : ٤٦
- معمّر بن خلاد : ٤٢ . م
- معويه : (كليب بن معويه).
- المفضل : ٢٤ . م
- مفضل بن عمر : ٨
- مكة : ٤٢
- منصور الصيق : ٤٦ (أيوب بن منصور).
- موسى ع : ٣٢ . ٣٨ . م
- مهران الجمال : (صفوان بن مهران).
- ميسر : ٤
- ميمون : ٤٢
- النبي ص : ٦ . ١٤ . ٣٤ . ٣٦ . ٤٨
- (رسول الله ص).
- النخعي : (حفص).
- نوادير علي بن إبراهيم.
- النوفلي : ٦ . ٥٠
- الواسطي : (درست)
- الوصافي : ٨ . (عبد الله).
- الوليد الوصافي : (عبد الله بن الوليد).
- هشام بن الحكم : ١٦
- يحيى العطار : (محمد بن يحيى).
- يزيد : (جابر بن يزيد . فضل بن يزيد . ثم محمد بن يزيد).
- يسار : (فضيل بن يسار).
- يونس : ٢٦
- يونس بن عبد الرحمن : ٢ . ٢٠